

برخوردار نبود. رشد توده‌ای حزب تنها در پروسه جنگ پارتیزانی شکل گرفت و مبارزه سخت سالهای جنگ نیز مجالی برای کسب تئوری انقلابی باقی نمی‌گذاشت. بخاطر این دلائل تاریخی حزب کمونیست هیچگاه موفق به درک - سوسیالیسم و شالوده‌های اقتصادی آن نکشت و انحرافات غیرمارکسیستی متعددی در آن شیوع یافت.

هرچند که سیستم خودمدیریت فاقد یک تئوری منجم بود، با اینحال توجیهات تئوریک زیادی در مورد نفی مدل شوروی و کاهش نقش دولت در اقتصاد بعمل آمد. برای این کار تئوریسین‌های حزب به پیروی از تمساح رویونیست‌ها، به ادبیات کلاسیک مارکسیستی پنباسه بردند تا جملات و عباراتی در توجیه نظرات خود بیابند. در ماه مه ۱۹۴۹ کاردلج (Kardelj)، تئوریسین اصلی حزب با استناد به کتاب "دولت و انقلاب لنین" در نطق پارلمانی خود گفت که سوسیالیسم نه تنها به انقلاب احتیاج دارد، بلکه باید فوراً پروسه انقاید دولت را آغاز کند. بدیهی است که تذکرات لنین در این امر مبنی بر ضرورت وجود شرایط تاریخی خاصی برای انقاید دولت و ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا (دولت سوسیالیستی) در فاز اول جامعه کمونیستی (جامعه سوسیالیستی)، مورد توجه قرار نگرفت.

از لحاظ سازمانی، شیوه جدید خودمدیریت کارگری که چیزی جز اقتصاد غیرمتمرکز مبتنی بر بازار آزاد و کاهش نقش دولت و حزب در اقتصاد و اجتماع نبود، بر اساس تجربه شوراهای ضدفاشیستی (AFCLY) که در سال ۱۹۴۲ در جریان جنگ پارتیزانی بوجود آمده بود، پایه‌ریزی شد. بعد از جنگ این شوراها تحت رهبری حزب کمونیست و بر اساس اقتصاد متمرکز پایه - ریزی شده، قدرت واقعی اقتصادی را در دست داشتند. اما سیستم خودمدیریت کارگری، با سپردن اداره امور هر واحد تولیدی مجزا به دست کارکنان آن، شوراها را کارگری را از رهبری آگاهانه حزبی محروم ساخت.

قانون اساسی ۱۹۵۳ رسماً پروسه ایجاد خودمدیریت کارگری و کاهش نقش دولت در اقتصاد را اعلام نمود. در همین سال حزب کمونیست به صورت "لیگ کمونیستها" (League of Communists) درآمد. در حقیقت احزاب کمونیست ۶ جمهوری و ۲ استان خودمختار در لیگ کمونیستها که چیزی جز انجمن هماهنگی نبود، متشکل شدند. این بدین معنی بود که کمونیست‌ها دیگر فاقد اتوریته لازم برای هدایت اقتصاد و سیاست بودند و بیشتر نقش هماهنگ‌کننده و متقاعدکننده را به عهده داشتند. بدین سان حزب کمونیست و دولت نقش رهبری - کننده خود در اقتصاد را از دست دادند. وسایل تولیدی از مالکیت دولتی به مالکیت جمعی کارکنان هر واحد تولیدی درآمد. از این لحاظ، خودمدیریت کارگری چیزی

جز استقرار تعاونی تولیدی نبود. یعنی برگشت به اشکال تولیدی ماقبل سرمایه‌داری. مارکس در مقابل تعاونی‌ها یا انجمن‌های زحمتکشان، از ملی کردن زمین دفاع می‌نمود، "نه از آنرو که ملی کردن زمین یک شکل سوسیالیستی است، بل از آنرو که آن یک شکل کاپیتالیستی است (بالاترین شکل) و انجمن یک شکل ماقبل سرمایه‌داری است." (۶)

با استقرار خودمدیریت، دولت‌دیگر وظیفه رشد نیروهای مولده و برنامه‌ریزی اقتصادی را به عهده نداشت. برعکس این وظیفه به کارکنان هر واحد تولیدی مجزا و پراکنده سرده شده بود تا بطور جداگانه برای خود برنامه ریزی کنند. نقش دولت تنها تهیه برنامه کلی از طریق بوجود آمدن شرایط مساعد، مانند حمایت کمرکی بیشتر، امکانات اعتباری بهتر و مالیات کمتر، برای آن بخش‌هایی از اقتصاد بود که برای کل جامعه ضروری تشخیص داده می‌شد. برعکس، آن بخش‌های اقتصادی که اهمیت کمتری برای کل جامعه داشتند، از این امکانات کمتر استفاده می‌نمودند. بدین ترتیب واحدهای تولیدی مختلف برای کسب سود بیشتر، در بخش‌هایی که از طرف دولت به آنها اولویت داده شده بود، سرمایه - گذاری می‌کردند. (۷) دخالت دولت در اقتصاد با چنین کمیت و کیفیتی دقیقاً همان چیزی است که توسط پلورا - لیست مشهور آمریکائی، رابرت دال (Robert Dahl) توصیه می‌شود. (۸)

همانطور که قبلاً اشاره کردیم، شالوده سیستم خودمدیریت بر اساس نفی مالکیت دولتی سوسیالیستی پی ریزی شده بود. برای جایگزینی آن تئوریسین‌های یوگسلاوی از "مالکیت اجتماعی" بر وسائل تولید سخن به میان آوردند. بنا به ادعای آنها در کشورهای سوسیالیستی موجود، مدیران دولتی تمام تصمیمات مربوط به تولید را اتخاذ می‌نمایند و کارگران تنها نقش اجراءکننده این تصمیمات را دارند. نتیجه این امر، گسترش بی‌رویه مکانیسم مدیریت در خارج از کارخانه است. در حالیکه به‌خاطر رشد سریع تکنولوژی جدید که به تغییرات دائمی روزانه در پروسه تولید احتیاج دارد، تولیدکنندگان مستقیم تنها کسانی هستند که می‌توانند اداره امور کارخانه را بدست گیرند. برای حل این مشکل، ابزار تولید باید از دست دولت خارج شده و به تملک اجتماع درآید تا کارگران بتوانند وسائل تولید را به مثابه ملک شخصی تلقی نمایند. (۹)

در نگاه اول، خواننده‌ای که با انحرافات بوروکراتیک موجود در بعضی از کشورهای سوسیالیستی آشنا است، راه حل ارائه شده توسط تیتو و سرگاء مبنی بر تملک اجتماعی بر وسائل تولید را منطق قلمداد می‌کند، چرا که جوهر اصلی سوسیالیسم چیزی جز

اجتماعی کردن وسایل تولید نیست. اما وقتی که در نظر آوریم که منظور واقعی تئوریسین‌های یوگسلاوی از اجتماعی کردن وسایل تولید، نه اجتماعی کردن ——— نظر مارکس، انگلس و لنین، بلکه تعاونی‌های تولیدی می‌باشد، آنگاه به عمق انحراف و جدائی خود مدیریت از مارکسیسم پی خواهیم برد. درحقیقت نظریه‌پردازان سیستم خود مدیریت عمداً مالکیت جمعی را با مالکیت اجتماعی مخدوش کرده‌اند. مارکس در مورد تفاوت این دو مقوله و در نفی مالکیت جمعی تعاونی به روشنی می‌گوید: "برعکس، من می‌گویم جنبش اجتماعی به این راه حل خواهد رسید که زمین تنها می‌تواند در مالکیت ملت باشد. تحویل زمین به انجمن‌های زحمتکش ——— روستائی به معنای تسلیم جامعه به یک طبقه اجتماعی تولیدکننده خاص است." (۱۰)

البته باید توجه داشت که تولید جمعی تعاونی می‌تواند در شرایطی در پروسه گذار به سوسیالیسم نقش متری ایفا کند. ولی هیچگاه نمی‌تواند شکل تولیدی عالی‌تری نسبت به مالکیت اجتماعی تلقی گردد. در ——— بخش‌های آتی، ما ضمن بررسی مشکلات سیستم خود مدیریت و بحران اقتصادی فعلی یوگسلاوی، بیشتر به تفاوت مالکیت جمعی و مالکیت اجتماعی خواهیم پرداخت.

پرسیدنی است که با نفی نقش دولت در اقتصاد، چه مکانیسمی لازم بود تا بخش‌های اقتصادی و واحدهای تولیدی مختلف را در کل جامعه بهم مرتبط سازد. زیرا هر تولید اجتماعی، از جمله تولید سرمایه‌داری، برای بقای خویش به حداقل هماهنگی و ارتباط نیازمند است. نظریه پردازان یوگسلاوی این مکانیسم را در قوانین بازار آزاد سرمایه‌داری و بویژه قانون عرضه و تقاضا یافتند. بنابراین واحدهای تولیدی که براساس سیستم خودمدیریت اداره می‌شوند، برای ادامه حیات خود و تسبب سود بیشتر، مجبورند که در بازار آزاد با یکدیگر به رقابت بپردازند. هر واحد تولیدی نه تنها باید به فکر تولید و توسعه آن باشد، بلکه باید بتواند تقاضای اجتماعی برای کالاهای تولیدی خود را به درستی تخمین بزند. واحدهای تولیدی که بتوانند هزینه‌های تولیدی کمتر داشته باشند و در بازار بهتر رقابت

کنند، بالطبع از سود بیشتری برخوردار خواهند شد. واحدهای تولیدی ناتوان از رقابت در بازار آزاد نیز، محکوم به فنا و نیستی هستند. بلاسیک (Blosic)، یکی از نظریه‌پردازان سیستم خود مدیریت، ۵ خصوصیت عمده خودمدیریت کارگری یا اقتصاد مشارکتی (Participatory Economy) را به شرح زیر برمی‌شمارد:

- ۱- مدیریت هر واحد تولیدی توسط کسانی که در آن کار می‌کنند،
- ۲- تقسیم درآمد،
- ۳- حق کارکنان در بهره‌وری از ثمرات استفاده از ابزار تولید،
- ۴- اقتصاد غیرمتمرکز مبتنی بر بازار آزاد،
- ۵- آزادی استخدام و تحرک جغرافیائی نیروی کار. (۱۱)

در قسمت دوم این مقاله، ما ضمن بررسی مراحل مختلف استقرار خودمدیریت کارگری و مشکلات آن، نقش و وضعیت کارگران و بحران مزمن اقتصادی موجود، به تحلیل ماهیت واقعی این سیستم خواهیم پرداخت.

ادامه دارد

#### منابع:

1. Nicos Poulantzas, State, Power, Socialism. London: Verso, 1978.
2. Harold Lydall, Yugoslav Socialism. Oxford: Chrendon Press, 1984.
3. Milvan Djilas, Tito, Harcourt Brace Javanovitch 1980, Pp. 82-87.
4. Harold Lydall, Ibid.
5. Dragoljub Durovic, Yugoslavia: Twenty Five Years of Development, 1943-1968, Belgrade, 1968, Pp. 37-40.
۶. سقفا، نبرد خلق، دوره جدید، شماره ۲، دی ماه ۱۳۵۹، صفحه ۳۰.
7. Durovic, Ibid.
8. Robert Dahl and C.E. Lindblom, Politics, Economics and Welfare. N.Y.: Harper and Row Publishers.
9. D. Marcovic, M. Mimic and I Ristovic, Factories to the Workers. Belgrade: Privredni Pregled. 1965, Pp. 16-18.
۱۰. مارکس، ملی کردن زمین، ۱۸۷۲.
11. Silvano Blosic, "the Value System of a Participatory Economy." FICPSM, Vol. 1, Zagreb, 1972, Pp. 97-112.

## نگاهی بر اوضاع

بقیه از صفحه ۶

آنچه مسلم است نه رفرم‌ها و استعاله‌ها در درون رژیم و نه بدیل‌های "راه سومی" از نوع شورای ملی

مقتضیات عصر ما، عصر انقلابات پرولتری، قرار دارد. دیر یا زود — کارگران و زحمتکشان میهن ما تحت رهبری نیروهای انقلابی گردان رزمنده خود را به وجود آورده و با پیروزی — قطعی در انقلاب دمکراتیک جامعه را از این کجراه به مسیر تکامل تاریخی خود باز خواهند گرداند.

مقاومت، و نه دست‌نشانگان مستقیم امپریالیسم، هیچکدام نخواهند توانست بحران همه‌جانبه جامعه ایران را حل کرده به خواستهای وسیع‌ترین توده‌های زحمتکش و ستمدیده پاسخ مناسب دهند. جامعه ایران نیازمند یک انقلاب عظیم اجتماعی است. انقلابی که در مسیر روند تکامل تاریخی و

## گفتگوی کوتاهی بایکی از هواداران مجاهدین

"دستگاه چاپ زیاد کار کرده بود، احتیاج به تعمیر داشت. این بود که یکچند هفته‌ای برای تعمیرات دستگاه چاپ، انتشار نشریه مجاهد قطع شد."

در چهره‌اش خیره شدم. حالت رضایت در آن موج می‌زد. کمی مکث کردم و با خود فکر کردم که اینهمه ساده‌اندیشی را به حساب جوان بودنش بگذارم و بگذرم. ولی با خود گفتم این برخورد درستی نیست و از این گذشته، این روزها کمتر فرصتی پیش می‌آید تا یک هوادار مجاهد را در اینگونه محافل سیاسی پیدا کنی و با او به بحث و گفتگو بپردازم. از این گذشته، برخلاف بقیه، او بسیار مشتاق و صمیمی بنظر می‌رسید. از اینرو تصمیم گرفتم که به یک نوعی به او بفهمانم که پاسخ‌اش نه تنها قانع کننده نبوده، بلکه توهین آمیز هم بوده است. گفتم: "دوست عزیز، هیچوقت دستگاه چاپ دیده‌ای؟" گفت: "البته که دیده‌ام." گفتم: "راستش نمی‌خواستم برنجومتم. اول بیس‌خودم گفتم بزار دلس خون‌پاسه و فکر کنه که من با پاسخ او قانع شدم. بعد فکر کردم این هم برخورد درستی نیست. چرا که بهرکس که این جواب را بده، اگر علناً چیزی بپس نکه، تودش به او می‌خنده و برایش اظهار تاسف می‌کنن و می‌که حسه جوری این بیچاره‌ها رو کول می‌زنن. وجدانم راضی نبود گفتم بیعتبکم که پاسحاتنه تنها قانع کننده نیست، بلکه، خیلی بیخشیه، توهین آمیزه. تو با این جوابت سنونده را احمق فرض می‌کنی. هیچ فکر کردی چرا تعمیر یک ماشین چاپ باید ۶ هفته طول بکشد؟ تانیا اگر مشکل دستگاه چاپ باشه، خوب نشریه مجاهد رو که آبسرو و حیثیت سازمان مجاهدینه، می‌تونستن تو چاپخانه دیگری موقتاً چاپ کنن. بنابراین، این مشکل خیلی به راحتی قابل حل بود." جوان مروشنده، که سخت به فکر فرو رفته بود، داست به حرفهایم کوس می‌داد. به صحبت هایم ادامه دادم: "دوست عزیز، هیچ میدونی اگر قرار باشه یک دستگاه چاپ پس از انتشار کمتر از ۱۰۰ شماره "مجاهد" احتیاج به تعمیر ۶ هفته‌ای پیدا کنه، سن دستگاههای چاپ روزنامه‌های بزرگتری که نه هفتکی، که هر روز در صفحات بیشتری انتشار پیدا می‌کنن، و برای سالهای متوالی هم دارن کار می‌کنن، حداقل باید سالی ده، دوازده هفته تعطیل باشه؟! " جوان هوادار مجاهدین ابتدا سعی کرد که چاپخانه نشریه مجاهد را تا مدت‌های جدا بافته نشان بدهد که با تمام چاپخانه‌های جهان

وارد سالن انتظار که شدم جمعیت نسبتاً زیادی را دیدم که برای باز شدن درهای ورودی سالن وقت‌کشی می‌کردند. جمعیت اکثراً بصورت گروههای چند نفره، در حال گفت و شنود بودند. بنظر می‌رسید خیلی ها ششون مدتها همدیگر را ندیده بودند و پس از روبوسی، سرگرم تفحص و جستجو از وضعیت یکدیگر و رد و بدل کردن اخبار ایران بودند. عده‌ای هم در حال پرسه زدن در محوطه سالن انتظار بودند و گاهگاهی نیز به میز نشریات گروههای سیاسی سرک می‌کشیدند. من هم بمحض ورود، بطرف میزها رفتم و از هر میزی نشریه و کتابی خریدم. بعد هم سراغ میز نشریات مجاهدین را گرفتم. اما خیلی زود متوجه شدم که هواداران مجاهدین میز نشریه ندارند.

چند دقیقه به شروع برنامه باقی نمانده بود و من بعد از احوالپرسی با چند دوست قدیمی، منتظر بودم که درهای سالن باز شود. در حال پرسه زدن بودم که جوان قد بلندی با چهره‌ای متبسم، درحالیکه تعسدادی نشریه مجاهد را در یکدستش گرفته بود و با دست دیگری، تک‌نشریه‌ای را به مدعوین نشان می‌داد، به من نزدیک شد. حویا از نگاه من و شاید هم از انواع نشریاتی که در دست داشتم، پی برد که باید اهل خرید نشریه باشم. جوان مودبانه سلام کرد و بلافاصله با نشان دادن نشریه گفت: "آخرین شماره نشریه مجاهد" و نشریه را بی آنکه منتظر پاسخی از جانب من باشم، بدست من داد. قبل از آنکه حتی کمترین حرفی بزنم، توضیحاتی در باره یکی دو مطلب داخل "مجاهد" بمن داد. من سرم را به علامت تأیید تکان دادم و نشریه را بدون آنکه جوان فروسنده مجبور به توضیحات بیشتری شود، خریداری کردم. جوان که کویا ما موربت خود را بایسان یافته تلقی می‌کرد و قصد مراجعه به فرد دیگری را داشت، با صدای من، در جای خود ایستاد. چهره‌اش چنان انتظار می‌کشید که کویا قبل از آنکه سؤال مرا بشنود، آماده پاسخ گفتن است. شاید هم از قبل می‌دانست که من چه سئوالی دارم. شاید هم سؤال مرا قبلاً امزاد دیگری نیز از او پرسیده بودند که اینچنین آماده پاسخ گفتن بود. حدم درست بود. او نه تنها می‌دانست که سؤال من چیست، بلکه جواب آنرا نیز از قبل آماده داشت. بی معطلی پرسیدم: "ببخشید، دلیل اینکه نشریه مجاهد ۶ هفته درنیومد، چی بود؟" بی آنکه مکثی کند، گفت:

فرق دارد! استدلالی که از یک کودک دبستانی چندان دور از ذهن نیست، اما از یک جوان ۲۸-۲۷ ساله سیاسی بسیار عجیب به نظر می‌رسد.

جوان مذکور وقتی پی برد که توجیهاتش کارساز نبوده و مرا "خام" نکرده، پرسید: "پس بنظر شما - دلیلش چیست؟" گفتم: "من نمیدونم باید از مجاهدین پرسید. ولی میدونم که دلایل شما بسیار غیر منطقی و بچگانه است." بلافاصله جواب داد: "اگر میگین باید از سازمان مجاهدین پرسید، اونجا خودشان گفتن که بدلیل مشکلات تکنیکی و تعمیر دستگاه چاپ بوده." گفتم: "می‌بخشید! من باور نمی‌کنم." با عصبانیت گفت:

"یعنی شما می‌گین سازمان مجاهدین، سازمانی که ۳۰ هزار کشته داده، دروغ میگه؟! با خونسردی و طوری که - عصبانیت او را تشدید نکنند و اجازه تفکر بدهد، بدهد، گفتم: "ببخشید، قصد توهین به کسی نیست، ولی میدونم که مجاهدین در این مورد حقایق را نگفتن." و اضافه کردم: "البته روزی دلایل اصلی آن بگوش مردم می‌رسه، ولی شاید آروز بسیار دیر باشه." گفت: "مجاهدین که جوشونو کف دستشون گرفتند، هیچوقت به مردم دروغ - نمیکن." گفتم: "یادتون هست که در مورد جدائی بنی‌مدر هم مجاهدین با چاپ یک پاراگراف چنان وانمود کردن که کوئی ابد" اتفاقی نیفتاده و آب از آب تکیسبون نخورده. حتی بعد از جدائی بنی‌مدر هم که بعدها معلوم شد که چه مسائلی بین آنها گذشته و تنها مونده بود که روی همدیکه اسلحه بکشن، رابطه خود با بنی‌صدر و حسنه جلوه داده و شیوه جدائی را سنتی فراموش نشدنی در تاریخ جنبش ایران قلمداد کردن. اما چندماه بعدش، اختلافات سرباز کرد و دهها صفحه ۱۵ شماره "مجاهد" و چندین شماره روزنامه "انقلاب اسلامی" بنی‌صدر، سیاه شد و آنچه ناکفته مونده بود، گفته شد و جدائی حسنه با فحاشی‌های تاریخی رجوی و بنی‌مدر جا عوض کرد. حتی کار به طرح مسائل شخصی و خانوادگی و غیره نیز کشیده شد. یا در مورد مذاکرات حزب دمکرات با رژیم جمهوری اسلامی. با توجه به اینکه مجاهدین در جریان آن بودند، چیزی به مردم نگفتن تا زمانیکه خود حزب دمکرات اونو علنی کرد. اونوقت سازمان مجاهدین ناچاراً به - پرداخت، خوب وقتی مردم این چیزها رو می‌شنون و با - تعریف و تمجیدهای رجوی در باره بنی‌مدر در روزهای اول اتحادشان مقایسه می‌کنن، حق دارن به همه چیز شک کنن. بخصوص زمانی که عدم انتشار ۶ هفته‌ای نشریه مجاهدرو با دلیل بچگانه تعمیر دستگاه چاپ، آنهم در مهد تکنولوژی، توجیه می‌کنن."

محبت کمی به درازا کشیده بود. جمعیت وارد سالن شده و برنامه در شرف شروع شدن بود. از او پرسیدم که آیا قصد رفتن به داخل سالن را دارد. گفت که تنها

برای فروش نشریه مجاهد آمده است. من هم ترجیح دادم که قسمتی از برنامه را بنیسم و صحبت‌هایم را با ایشان به جایی برسانم. دامنه گفتگویمان از عدم انتشار نشریه مجاهد و تعمیر دستگاه چاپ فراتر رفت و صحبت از ایران، وضعیت جنبش، نقش نیروها، رژیم، شدت اختناق و سرکوب و زندان و شکنجه به میان آمد. وقتی صحبت از اشتباهات مجاهدین در مقطع ۳۰ خرداد و توهمی که آنها ایجاد کردند و هنوز هم می‌کنند، شد، او ابتدا برافروخته شد. اما وقتی توضیحات مرا شنید، کم‌کم کوتاه آمد. من از خبرها و شایعاتی که در باره عدم انتشار نشریه مجاهد شنیده بودم، به او گفتم. او مجدداً برافروخته شد و گفت که: "این خبرها را ضد - انقلاب و ارتجاع رژیم خمینی می‌سازند."

من گفتم: "درست بر عکس. این خبرها رو - مجاهدین می‌سازن!" با تعجب پرسید: "خود مجاهدین؟" گفتم: "آره. وقتی اونها حقایق را به مردم نمی‌گنن، مردم بر مبنای اطلاعات موجود و حدس و گمان خود، دلایل مسائلی که مجاهدین پنهان می‌کنن رو بدنبال هم ردیف می‌کنن. بسیاری از اینها میتونه نادرست باشه، اما در بین شایعه‌ها، حقایقی نیز وجود داره. کما اینکه در مورد جدائی بنی‌صدر نیز اینطوری بوده."

پس از مدتی جو بحث، بالاخره او قبول کرد که مجاهدین در رابطه با جدائی بنی‌مدر بهتر بود که از روز اول حقایق را به مردم می‌گفتند. بدنبال این - اعتراف، اضافه کرد: "من خودم در مورد عدم انتشار نشریه مجاهد، دقیق نمیدونم. به من همینو گفتن. بهشون می‌گم که با شخصی صحبت کردم که چنین و چنان می‌گفت، اونها به افراد بالای سازمان می‌رسونن ... " با خودم گفتم که نیازی نیست بیش از این حول مسئله عدم انتشار "مجاهد" صحبت شود. همین قدر که در ذهن او سوال ایجاد شده و می‌خواهد از افراد مسئول در مورد دلایل "تکنیکی" عدم انتشار "مجاهد" توضیح بخواهد، کافی است.

بعد از این بحثها، جوان هوادار مجاهد برخلاف دیگر هواداران مجاهدین که معمولاً دلشان نمی‌خواهد با شخصی که آنها را چالش می‌کند و سازمان آنها را زیر سوال می‌گذد، بحث و گفتگوکنند، بسیار مشتاق بنظر می‌رسید. معلوم بود که چیزهایی را که شنیده، خیلی برایش تازگی داشت. با اینحال ما موریت خود، یعنی دفاع بی قید و شرط از مجاهدین را فراموش نمی‌کرد و داشما بر سر هر جمله، تنها "الترناتیو" بسودن مجاهدین را به رخ می‌کشید. از او پرسیدم: "آیا بنظر شما شورای ملی مقاومت تنها آلترناتیو موجوده؟" سرش را به علام مثبت تکان داد. پرسیدم: "چطور؟" گفتم: "برای اینکه بزرگترین سازمان سیاسی ایرانیه." گفتم:

نیروی نظامی ۵۰۰ نفره خودشونو ملاک قدرتمندری و آلتر-  
 ناتو بودن می‌دونن، پس رژیم خمینی که ۵۰۰ هزار نفر رو  
 یکساله که در مرز ایران و عراق عاطل و باطل نگهداشته  
 و همزمان در تمام شهرها و روستاها مشغول سرکوب‌خونین  
 مردم، باید رژیم ابدی باشه. حال آنکه میدونیم که  
 اینستوری نیست. نه اون ارتش ۵۰۰ هزار نفره رژیم و نه  
 این نیروی پیشمرکه ۵۰۰ نفره مجاهدین، هیچکدوم نشانه  
 قدرت و شایسته و آلترنا تئو بودن نیست. رژیم با تمام  
 یال و کوپالش موندنی نیست. آلترنا تئو رژیم هم مبارزات  
 آینده تعیین می‌کنه، نه بلوف این سازمان و یا آن سازمان،  
 او خاموش مانده بود. معلوم بود که مدت‌هاست  
 حرفی جز تبلیغات طرفداران مجاهدین نشنیده بود و این  
 حرفها برایش تازگی داشت. وقتی او را سراپا گوش دیدیم،  
 دلم نیامد که برای شرکت در برنامه وارد سالن شوم و  
 او را تنها بگذارم. ۲۰ دقیقه‌ای بود که برنامه شروع  
 شده بود. اما گفتگوی ما کرم‌تر از گرمای برنامه داخل  
 سالن بود.

در دنباله حرفهایم گفتم: "حتما میدونی کسسه  
 سازمانهای انقلابی دیگری هم در کردستان مبارزه می‌کنن  
 که نیرو و تجهیزاتشان ده‌ها برابر مجاهدین ما هیچوقت  
 این همه سروصدا راه نینداختن و عکس‌رادیو و  
 دستگاه بی سیم را تو نشریاتشون چاپ نمی‌کنن." او سرش  
 را به علامت تأیید تکان داد. اضافه کردم: "مجاهدین از  
 همین شیوه‌ها در خارج از کشور هم استفاده می‌کنن.  
 دائما عکس‌فلان و بهمان برادرو، که از قضا همه برادران  
 و خواهری در بین شون دیده نمیشه، را با فلان سناتور  
 و یا فلان کشیش و رهبر فلان حزب و غیره تو "مجاهد"  
 چاپ می‌کنن. افراط در این شیوه تبلیغ اونقدره که حتی  
 رژیم‌های در قدرت هم، از جمله خود رژیم خمینی، این  
 کارو نمی‌کنن. علت این همه تاکید مجاهدین بر این شیوه‌ها  
 چیزی نیست جز پوشاندن ضعفها. وگرنه عکس‌گرفتن با  
 فلان سناتور و بهمان حزب در کشورهای خارجی چندان کار  
 مشکلی نیست و افتخاری هم نداره."

گفتگوی ما همچنان ادامه داشت که برای سومین  
 بار دوست مجاهد دیگری او را صدا زد و این بار بر-  
 خلاف دفعات پیش گفت: "متأسفانه باید برم." به گرمی  
 دست مرا فشرد و خدا حافظی کرد. من هم در حالی که حرفهایم  
 بین مان ردوبدل شده بود، هنوز در ذهنم بود، بطرف  
 سالن حرکت کردم و قبل از اینکه او محوطه را ترک  
 کند، وارد سالن شدم. ■



"آیا تنها بزرگترین بودن کافیه؟" کسی مکث کرده ،  
 گفت: "پس بنظر شما کی آلترنا تئوه؟" گفتم: "مبارزه  
 طبقاتی ، اوج گیری مبارزات مردم و بخصوص جنگ داخلی  
 آلترنا تئو آینه‌رو تعیین می‌کنه. تحولات آتی ایران  
 و نقشی که هر یک از نیروهای سیاسی در سرنوشت رژیم  
 ایفاء می‌کنن و مهمتر از همه، اعتماد و اتکاء مردم  
 به اونها آلترنا تئو واقعی رو به وجود میاره." از حرکات  
 چهره‌اش معلوم بود که انتظار جواب دیگری را داشت.  
 دستی به موی سرش کشید و "مجاهد" را دست‌بدست کرد.  
 گفتم: "باید تجربه گذشته و بخصوص تجربه شش ساله  
 مردم تحت حاکمیت رژیم اسلامی را در نظر داشته باشیم.  
 هر سازمانی میخواد آلترنا تئو بشه، باید بدوننه که  
 خمینی از سازمانهای سیاسی جدا از مردم نمی‌ترسه.  
 ترس رژیم از مردم، بدون شرکت مردم، رژیم هر چقدرم  
 که ضعیف بشه، که هر روز ضعیف‌تر میشه، خود بخود  
 سرنگون نمی‌شه."

بی آنکه وقت را تلف کند، گفت: "اتفاقا مجاهدین  
 بیشترین پایهر و بین مردم دارن. بیشترین کشته‌رو دادن  
 بیشتر زندانیان سیاسی از هواداران مجاهدین. سازمان  
 در کردستان کلی نیروی نظامی داره... حرفش را قطع  
 کردم و پرسیدم: "در کردستان چقدر نیروی نظامی داره؟"  
 گفت: "من نمیدونم. ولی خیلی زیاد." گفتم: "عکس‌ها تیکه  
 مجاهدین در یکی از "مجاهد"ها از کردستان و نیسروی  
 نظامی‌شان چاپ کردن، دیدی؟" جواب مثبت داد. گفتم:  
 "بزرگ‌ترین عکسی که در وسط مجاهد چاپ شده بود، نشون  
 میداد که حدود ۵۰۰ پیشمرکه مجاهد دارن رژه می‌زنن.  
 آیا بنظر شما مجاهدین با چاپ این عکس و چند عکس  
 دیگر از بی سیم و چادر و غیره، حداکثر نیسروی  
 نظامی‌شون را به رخ دیگران نمی‌کنن؟" البته در نگاه  
 اول آدم ممکنه فکر کنه و با خودش بگه، اوه، مجاهدین  
 عجب نیروئی دارن. اما اونهایی که فکر می‌کنن و منطق  
 حائشونه، زود پی می‌برن که مجاهدین هدفی جز "قدرت-  
 نمائی" و بزرگ‌نمائی ندارن. اونها خوب می‌دونن که  
 چاپ این عکس‌ها و نمودارها نشونه‌ی ضعف مجاهدینه. اونها  
 خوب پی می‌برن که دیگه "کفگیر به ته دیگ خورده". تازه  
 مجاهدین با چاپ این عکس‌ها و بزرگ‌نمائی کاذب، باز  
 بین مردم توهم ایجاد می‌کنن و بالاخره یک‌روزی چوبش  
 را می‌خورن. مجاهدین تمام کوشش خود شونو بیک-  
 گرفته‌ان تا خودشونو بزرگتر از اونچه هستن، به مردم  
 نشون بدن. اما اگه ۲۰ دستگاه بی سیم و آنتن‌های  
 مربوطه و ۵۰۰ نفر نیروی مسلح را پهلوی هم بگذارن،  
 و عکس‌های صفحه پرکنی که مثلاً برادر فلان در حال کار  
 کردن با دستگاه بی سیم و خواهر بهمان در حال ارسال  
 پیام رادیوئی نشون میده، بغل هم بجینی، و "تمثال"های  
 آقای رجوی رو چاشنی اون کنی، خودت نشون میدی که چقدر  
 از اونچه که تبلیغ می‌کنی، ضعیف‌تری. اگر مجاهدین

# دیدگاهها



بمنظور پیشبرد امر مبارزه  
ایدئولوژیک و طرح مسائل  
مورد بحث در سطح جنبشی  
انقلابی در هر شمار "جهان"  
مقاله‌ها مقالاتی در این  
را بطنه درج خواهد شد.  
بدیعی است که مواضع اینگونه  
مقالات الزاماً با مواضع  
"جهان" یکی نخواهد بود.

## مارکسیسم و مسئله ملی

تاریخ، آغایان‌پایانی دارد. باید خاطر نشان ساخت که هیچ  
یک از علائم نامبرده به تنهایی برای تعریف ملت کافی  
نیست. فقدان یکی از علائم فوق کافی است که یک ملت  
دیگر ملت نباشد.

اگرچه در طول تاریخ ملل مختلفی بوجود آمده و برخی  
نیز منقرض گشتند، با این حال ملت یک سنخ تاریخی تمام  
دوران نیست، با گسترش مناسبات سرمایه‌داری، پیرو سده  
گرد آمدن مردم به شکل ملت تسریع شد و برای اولین  
بار در تاریخ، مسئله ملی بصورت یکی از معضلات مهم  
اجتماعی درآمد.

عامل اصلی تسریع شکس گیری ملت، بورژوازی می‌باشد.  
موضوع اساسی برای بورژوازی نوپا بازار است. هدف -  
بورژوازی این است که مال التجاره خود را آب کند و در -  
رقابت با بورژوازی ملیت دیگر فاتح بیرون آید. از اینرو  
او میکوشد با زار ملی خودی را برای خویش تا مین کند.  
"بازار" نخستین مکتبی است که بورژوازی در آن -  
ناسیونالیسم را میآموزد.

سرمایه داری در حال تکامل دو گرایینی تاریخی را  
در خود میپروراند.

۱- بیدار کردن زندگی ملی و جنبشهای ملی و مبارزه  
با هر نوع ستم ملی.  
۲- تکامل و تعدد رشد یا بنده روابط بین المللی به  
شکلهای مختلف، فروپاشی سدهای ملی، ایجاد وحدت  
بین المللی سرمایه، زندگی اقتصادی بصورت عام، سیاست  
علم و غیره.

این گرایشات خود قوانین عام سرمایه‌داری به شمار  
میروند. اولی در آغای تکامل سرمایه‌داری جنبه غالب  
داشته و دومی مشخصه سرمایه‌داری تکامل یافته که در حال  
تحول به جامعه سوسیالیستی است، میباشد. وحدت  
بین المللی سرمایه، وحدت بین المللی کار را طلب میکند.  
پس از حل تضاد بین کار و سرمایه در سوسیالیسم، جدائی -  
های ملی سرانجام از بین خواهد رفت.

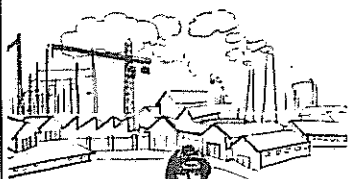
در ادبیات مارکسیستی، مسئله ملی جایگاه خاصی  
دارد. این امر از آنجا ناشی میشود که طی یک قرن و نیم  
گذشته مبارزه طبقاتی در اکثر کشورها شدیداً با مبارزه  
ملی عجین شده است. مارکس و انگلس نیز که همواره پیشبرد  
عملی مبارزه انقلابی را در کنار توسعه تئوری انقلاب مسد  
نظر داشتند، خیلی زود اهمیت پرداختن به مسئله ملی و -  
دفاع از آن را برای کسب قدرت سیاسی پرولتاریا تشخیص  
دادند. در مورد اهمیت مبارزه برای رهایی ملی لهستان،  
انگلس مینویسد: "ابتدا باید رهایی ملی لهستان حاصل شود.  
برای کسب هرگونه ترقی اجتماعی، هیچ ملتی نمیتواند  
فکر خود را به جز رهایی از سلطه بیگانه، روی مسئله -  
دیگری متمرکز کند. جنبش بین المللی کارگران تنها بر  
بستر هماهنگی خلقهای آزاد میتواند شکوفا گردد". مارکس  
نیز در مورد مسئله ملی در ایرلند خاطر نشان گردید که تا  
زمانی که غلی ایرلند در بند بورژوازی انگلستان است،  
طبقه کارگر انگلستان نمیتواند خود را آزاد سازد.

با توسعه جنبشهای ملی در اوایل قرن بیستم، ادبیات  
مارکسیستی، مسئله ملی را در شرایط جدید آن مورد مطالعه  
قرار داد. جزوه استانی در سال ۱۹۱۳، به نام "مارکسیسم  
و مسئله ملی" در حقیقت اولین نوشته مارکسیستی سیستم -  
تیک در مورد مسئله ملی است. بعدها، یعنی پس از پیروزی  
انقلاب کبیرا کتبر، لنین در کنفره دوم کمینترن تزههای  
تاریخی خود را در مورد مسئله ملی ارائه داد که تا به امروز  
ارزش خود را حفظ نموده است. ما در این نوشته مختصر  
میکوسیم تا با بهره گیری از ادبیات مارکسیست -  
لنینیستی، به مهمترین مباحث مربوط به مسئله ملی -  
بپردازیم.

ملت اشتراک ثابتی است از افرادی که در ان عوامل -  
تاریخی ترکیب یافته و بر اساس اشتراک زبان، سرزمین،  
زندگی اقتصادی و ساختن روحی که به شکل اشتراک فرهنگی  
منعکس میشود، بوجود آمده است بدیعی است که ملت مانند  
هر پدیده تاریخی تابع قانون تغییرات است و برای خود

موعظه بپردازد و سد عظیمی در راه ارتقاء آگاهی طبقاتی پرولتاریا ایجاد کند. همچنین رقابت‌های ناسیونالیستی که بورژوازی آنرا تبلیغ میکند، باعث می‌شود که مانع جدی بر سر راه اتحاد کارگران کلیه ملیت‌ها بوجود آید. از اینرو پرولتاریای آگاه وظایف سنگینی در این موارد به عهده دارد.

بدیهی است که در کشورهای مختلفه شکلهای گوناگون ستم ملی وجود دارد. این تفاوت ناشی از شدت وضعیت دمکراسی در ملل مختلف است. در کشورهای مستعمره قدرت سیاسی در دست طبقات مشخصی متمرکز شده است، سنتا هر چه قدرت زمینداران آریستوکرات در حاکمیت بیشتر باشد، فشار بر روی اقلیت‌های ملی شدیدتر وارد می‌شود. جناح‌های امپریالیستی و سرمایه داران داخلی وابسته به آن - بعلت ماهیت طبقاتی‌شان، برای متمرکز کردن حاکمیت



و پراکنده ساختن نیروهای خلقی، طبیعتا با طبقه زمیندار آریستوکرات متحد می‌شوند. در مراحل اقصا - دیگری نیز با زمینداران همکاری می‌کنند. این اقصا عبارتند از:

- ۱- خرده بورژوازی، ۲- بخشی از روشنفکران، و
- ۳- قشر مرفه طبقه کارگر که از حاصل غارت سرمایه‌داری بهره‌مند می‌شود.

در کشورهای سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم ستم ملی به چه صورتی در می‌آید؟ هنگامی که امپریالیسم از استعمار کهن به استعمار نو روی می‌آورد، ستم ملی، - نابرابریهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در کشورهای تحت سلطه شدت می‌یابد. امپریالیسم اقتصادی و فرهنگی استعماری را در کشورهای تحت سلطه جایگزین اقتصاد و فرهنگ ملی آنها می‌کند و بدین ترتیب صنایع و تولیدات ملی و فرهنگ

جانبشهای ملی، مختص به هیچ کشوری نیست. در تمام جهان پیروزی سرمایه‌داری بر فئودالیسم، با جنبشهای ملی توأم بوده است. با استقرار تولید کالائی، بازار داخلی باید بدست بورژوازی تسخیر شود و اتحاد دولتی سرمایه‌هایی که اهالی آنها به زبان واحدی تکلم می‌نمایند، عملی گردد و در عین حال هر نوع مانع از سرازه تکامل این زبان و تحکیم آن در ادبیات برداشته شود. پایه اقتصادی جنبشهای ملی در این مسئله نهفته است. زبان مهمترین وسیله آمیزش بشری است. وحدت زبان و تکامل بلا مانع آن یکی از مهمترین شرایط مبادله بازرگانی واقعا آزاد، وسیع و متناسب با سرمایه داری معاصریکی از مهمترین شرایط گروه بندی آزاد و وسیع اهالی بصورت طبقات جداگانه و بالاخره شرط ارتباط محکم بازار با انواع تولید کنندگان خرد و کلان، فروشنده و خریدار است.

اگرچه از لحاظ تاریخی بورژوازی ملی یکی از نیروهای اصلی جنبشهای ملی بوده و اغلب رهبری آنرا بدست داشته است، با اینحال طی مدهال گذشته بر اثر رشد مناسبات سرمایه داری و استقرار امپریالیسم از دامن اهمیت و نفوذ بورژوازی در جنبشهای ملی کاسته شده است. امروز نیروی واقعی هر جنبش ملی را طبقات تحتانی آن، یعنی پرولتاریا، دهقانان و خرده بورژوازی شهری تشکیل می‌دهد. رهبری و نفوذ پرولتاریا در جنبشهای ملی منوط است بدرجه تکامل تضادهای طبقاتی، آگاهی و متشکل بودن پرولتاریا. پرولتاریای آگاه و متشکل شرکت در جنبش ملی به منظور کسب رهبری آنرا، وظیفه خود قرار می‌دهد. اما شرکت دهقانان در جنبش ملی قبل از همه منوط بسبب چگونگی تضیقات وارده بر آنها می‌باشد. گاهی بورژوازی موفق می‌شود، پرولتاریا را در جنبش ملی به زیر پرچم خود بکشانند و در آن هنگام مبارزه ملی از حیث ظاهر یک جنبه عمومی توده‌ای بخود می‌گیرد، ولی این فقط از حیث ظاهراست. این مبارزه در ماهیت خود همیشه بورژوازی - باقی می‌ماند. در چنین شرایطی اگر پرولتاریا نتواند صف مستقل خود را حفظ کند، رهائی ملی کامل از سلطه امپریالیسم میسر نخواهد شد و بورژوازی با استفاده از قدرت سیاسی خود، در صد کسترش مناسبات سرمایه‌داری بر خواهد آمد (نمونه الجزایر). ولی از آنچه نوشته شد، ابتدا نباید چنین نتیجه گرفت که پرولتاریا نباید برضد سیاست ظلم و ستم بر ملیت‌ها مبارزه کند.

سیاست تضیقات ناسیونالیستی محدودیتهای بسیاری برای مبارزه سیاسی پرولتاریا به وجود می‌آورد. سیاست توجه قشرهای پیناور مردم را از مسائل اجتماعی و - مسائل مبارزه طبقاتی بطرف مسئله ملی، یعنی مسئله‌ای که برای پرولتاریا و بورژوازی مشترک می‌باشد، جلب می‌نماید. و این موضوع فرصت مناسبی به بورژوازی می‌دهد تا درباره "هما هنگی" منافع پرولتاریا و بورژوازی به

مردم را نابود کرده به کنترل خود درمیآورد. در این شرایط مردم مجبورند کالاهای امپریالیستی را مصرف نمایند و از طرفی چون با بازارهای این کشورها در تصرف کالاهای امپریالیسم است و نیز طبقه حاکم بعنوان نماینده ملت غالب میباشد، بنا بر این ستم ملی را با شدت هر چه تمامتر علیه اقلیت‌های ملی اعمال می‌شود. بدینگونه در کشورهای تحت سلطه، توده‌های زحمتکش خلقهای تحت ستم، تحت استثمار دوگانه، استثمار ملی و استثمار طبقاتی قرار میگیرند. در این میان نه تنها امپریالیسم، بلکه سرمایه داران وابسته نیز از سرکوب خلق سودبرده و موقعیت خودشان را محکم میکنند. در چنین شرایطی مبارزات خلقها علیه امپریالیسم و طبقه استثمارگر حاکم خلعت دمکراتیک و ضد امپریالیستی بخود میگیرد. نقش طبقه کارگر در رابطه با جنبشهای ملی چیست و برنامه و اهداف آن کدام است؟

بورژوازی طبیعتاً در هر جنبش ملی ابتدا بعنوان فرمانروای آن ظاهر میشود و پشتیبانی از کلیه کوششهای ملی را تبلیغ مینماید. ولی پرولتاریا در مورد مسئله ملی فقط تا حد صلح ملی و اتحاد ملیتهای کلیه کشورها و ملیتهای یک کشور، بنفع برابری حقوق ملل و بنفع فراهم نمودن بهترین زمینه‌ها برای تعمیق مبارزه طبقاتی از بورژوازی پشتیبانی مینماید. بدین جهت پرولتاریا در مقابل "پراتیسیم" بورژوازی، از یک سیاست اصولی در مسئله ملی پیروی می نماید و همیشه فقط بطور مشروط از بورژوازی پشتیبانی میکند.

بورژوازی در جنبش ملی امتیازات و مزایای استثنائی برای ملت خود طلب میکند. همین موضوع است که "پراتیک بودن" نامیده میشود. پرولتاریا با هرگونه امتیاز و هرگونه جنبه استثنائی مخالف است. پرولتاریا در مقابل، از برابری کلیه ملیت‌ها حمایت نموده و پرولتاریای کلیه ملیت‌ها را به متحد شدن و متشکل شدن در یک سازمان انقلابی واحد (حزب طبقه کارگر) دعوت میکند. سئوالی که اغلب در مورد مسئله ملی به ذهن میرسد این است که آیا یک ملیت تحت ستم حق جدائی دارد یا نه؟ اگرچه اصول عام مارکسیسم - لنینیسم از حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم تا سرحد جدائی حمایت میکند و یا به عبارت دیگر مارکسیست‌ها هرگز اجازه نمیدهند که ملیت‌های دیگر تحت سلطه اجباری بورژوازی ملت غالب قرار گیرد، با اینحال طرح مسئله بطور کلی مشکلی را حل نمیکند. باید این سئوال را در شرایط مشخص آن طرح نمود. مارکسیست‌ها همیشه اتحاد داوطلبانه ملیت‌ها را تبلیغ میکنند. آنها از هر جدائی حمایت نمیکند. مارکسیست‌ها نمیتوانند از جدائی ملی که تحت رهبری نیروهای ارتجاعی و به زیان توده‌های زحمتکش آن صورت میگیرد، حمایت کنند. برای مارکسیست‌ها مسئله ملی

کانالی است برای تعمیق مبارزه طبقاتی، زیرا در تحلیل نهائی جنبشهای ملی هیچگونه رسالتی در آزاد ساختن واقعی خلقهای تحت ستم ندارند. بورژوازی همیشه خواسته‌های ملی خود را در درجه اول قرار میدهد و آنها را بدون هیچ قید و شرطی مطرح می‌سازد. برای پرولتاریا این خواستها تابع منافع مبارزه طبقاتی است. از نظر تئوری نمیتوان از پیش تضمین کرد که آیا این جدا شدن ملت است که انقلاب بورژوا دمکراتیک را به پایان خواهد رسانید یا برابری حقوق آن با ملل دیگر. چیزی که در هر دو مورد برای پرولتاریا مهم است، تعمیق و تکامل مبارزه طبقاتی است. اما برای بورژوازی مهم اینست که بر سر راه این تکامل اشکال تولید نماید و وظایف آنرا تحت الشعاع وظایف ملی قرار دهد. اما پرولتاریا در مقابل با مطرح کردن اصل حق تعیین سرنوشت ملتها بدست خود و پیوند دادن آن با مبارزه سراسری کلیه کارگران و زحمتکشان، در واقع مبارزه علیه ستم ملی را به سطح مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی ارتقاء میدهد. برای مثال در زمان ما و در شرایط کنونی ایران که در مرحله انقلاب دمکراتیک هستیم، حل مسئله ملی در رابطه با وحدت مبارزاتی همه خلقهای ایران و در چارچوب حکومتی به رهبری طبقه کارگر که برابری حقوق همه خلقهای ایران را به رسمیت شناخته و در رفع نابرابریهای موجود حرکت نماید، امکان پذیر است. بعبارت دیگر، مبارزات طبقاتی و ملی از یکدیگر جدا نشدنی و ناپذیرند. بنا بر این روشن میشود که حل مسئله ملی منوط به مبارزه طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان ایران است. از آنجا که مبارزه در جهت تامین حقوق خلقها با مبارزه ضد امپریالیستی و طبقاتی پیوسته است، تا زمانی که سلطه امپریالیسم محور نگردیده و طبقات استثمارگر در قدرت باقی هستند، ستم ملی از بین نمیرود. پرولتاریا ضمن مبارزه در راه حق ملل در تعیین سرنوشت خود، این هدف را در مقابل خود قرار میدهد که به سیاست ستمگری نسبت به ملل خاضع دهد، آنها را امکان ناپذیر کند و به این وسیله از منازعه ملل جلوگیری نماید. فرق اساسی بین این سیاست و سیاست بورژوازی که سعی می نماید بر عمق و حجم مبارزه ملی بیفزاید و نهضت ملی را ادامه دهد و آنها را وخیم سازد، در همین است. به همین دلیل پرولتاریای آگاه نمیتواند زیر پرچم "ملی" بورژوازی برود.

ملتها حق دارند زندگی خود را به میل خود ترتیب دهند حق دارند هر یک از موسسات ملی خود را اعم از مفید و مضر حفظ نمایند. هیچکس نمیتواند جبراً در زندگی ملل مداخله نماید. اما از این مسئله چنین بر نمی آید که پرولتاریای آگاه علیه موسسات مضر ملل، علیه هرگونه تقاضای بی فایده ملل مبارزه، تبلیغ و ترویج نخواهد



## توضیح

هدف از اختصاص دادن صفحه "آموزش واژه‌ها و مقوله‌های فلسفی، سیاسی و اجتماعی" در نشریه "جهان"، دستیابی به نوعی زبان و فرهنگ تفویک مشترکی است که بتواند در خدمت ایجاد نوعی دیالوگ برای تسهیل ارتباط فکری در جنبش چپ قرار گیرد. بعلاوه، این صفحه می‌تواند در ارتقاء دانش تفویک و آموزش سیاسی هواداران - سازمان و کلیه علاقمندان مفید واقع شود. در هر شماره "جهان"، ما واژه یا مقوله‌ای را مورد بررسی قرار می‌دهیم. این صفحه حاصل مطالعه و تحقیق رفیق یا رفقای تهیه کننده آن می‌باشد و تحت نظر هیئت تحریریه "جهان"، درج میگردد. از کلیه خوانندگان "جهان" می‌خواهیم تا واژه یا مقوله مورد سؤال خود را برای ما بنویسند و ما در فرصت مناسب آنرا در این صفحه خواهیم گنجاند.

"جهان"

## سوسیال دمکراسی

لنین از این زمان واژه "کمونیست" برای اطلاق به احزاب انقلابی طبقه کارگر بکار گرفته شد. واژه "سوسیال دمکراسی" که پیش از پیش با انحرافات فوق عجین گشته بود، بکنار نهاده شد. عامل تعیین کننده در تحول ماهیت این احزاب شکل گیری تاریخی - اقتصادی قسراشرافیت کارگری در - کشورهای سرمایه داری پیشرفته در زمینه تحول سرمایه داری جهانی به امپریالیسم بود که توسط لنین در - امپریالیسم بنیادی بالاترین مرحله سرمایه داری فرموله شد. با اینحال به عامل سیاسی بهارث رسیده از گذشته - موجب تشدید و تسریع تاثیرات واقعیت نوین اقتصادی در روند انحطاط احزاب سوسیال دمکراتیک گشت. اول، - تمرکز بیس از حد فعالیت این احزاب در حوضه قانونی از طریق مجامع سیاسی رسمی برای کسب اکثریت آراء و کم بهادادن به مبارزات و سازماندهی "غیر پارلمانی" - و غیر قانونی. کاربرد قهرطیفانی صرفاً به "نیرتلافی" Defensive Violence موجب گشت که بارشد پایگاه توده‌ای این احزاب، رهبران آن بیس از پیش از مبارزات روزمره توده‌ای و تداخل انقلابی در مبارزات طبقاتی دور شده و به خاص بورژوازی و اسرافانی بگروند. دوم، گرایش این احزاب به مبارزه پارلمانی موجب گشت که برای کسب اکثریت آراء، توجه و فعالیت خود را در میان اقتدار غیر پرولتری و طبقات متوسط، که در آن مقطع تاریخی سریعاً روبه گسترش بودند، کانالیزه کرده و در نتیجه زمینه جدائی این احزاب را به انحطاط عملی وجه نظری از ممتی پرولتری فراهم آورد. سوم، خصلت رفرمیسنی کار سیاسی - اقتصادی این احزاب در دوران رکود سیاسی و اخراقتن - نوزدهم، علیرغم موجه بودن نسبی آن در آن شرایط، موجب گشت تا استراتژی و تاکتیکهای انقلابی ضروری برای ایجاد تحولی کیفی در نظام سرمایه داری، توسط این احزاب بکار گرفته نشود. در نتیجه این عوامل مفهوم "سوسیال -

این واژه طی یک قرن ونیم اخیر مفاهیم متفاوتی را بیان نموده است که با توجه به نظم تاریخی آنها - بقرار ذیل میباشند:

۱- در آغاز، مارکس و انگلس واژه "سوسیال دمکراسی" و "دمکراتهای سوسیالیست" را به "بخشی از حزب دمکرات" یا جمهوریخواه "که کما بیش به سوسیالیسم گرویده بودند (یا دداشت انگلس به چاپ ۱۸۸۸ انگلیسی ما نیفست حزب کمونیست، بخش چهارم)، اطلاق میکردند. در هیچدهم برومر (بخش سوم) مارکس توضیح میدهد که چگونه "ائتلافی از خردی بورژوازی و کارگران، همان با اصطلاح حزب سوسیال دمکراتیک" در فدی با ائتلافی از بورژوازی و فرانسو پس از انقلاب - ۱۸۴۸ شکل گرفت.

۲- علیرغم اعتراضات اولیه و رضایت اکره آمیز بعدی انگلس، احزاب کارگری مارکسیستی که در اواخر قرن نوزدهم - خصوصاً در آلمان و اطرین شکل گرفته بودند، این نام را بر خود گذاشتند. چرا که این نام گذشته از - اینکه ادا مکاری فعالیت‌های این احزاب را بیس از انقلابات ۱۸۴۸ بیان مینمود، توضیح دهنده هدف اصلی مبارزاتی این احزاب برای کسب دمکراسی سیاسی (از طریق انتخابات عمومی، مجالس منتخب تمیم گیرنده و نه صرفاً مشورتی) و هدف غائی آنان در تمیم دمکراسی به تمامیت زندگی اجتماعی (سوسیال)، خصوصاً در حوضه تولید و در نتیجه رفائی اجتماعی و عمومی طبقه کارگر بود.

۳- با رشد وسیع پایگاه توده‌ای این احزاب در اواخر قرن ۱۹ و اوائل قرن ۲۰، چهار عامل اصلی موجب در غلتیدن احزاب سوسیال دمکرات به رفرمیسم (خصوصاً سالهای ۱۴ - ۱۹۱۱)، سوسیال شوینسم / امپریالیسم (از دیدگاه لنین - با آغا زجنت جهانی اول) و "سوسیال فاشیسم" (از دیدگاه استالین - با رشد فاشیسم در آلمان) گردید. به پیشنهاد

دمکراسی" در این مرحله تاریخی بیش از پیش با فرمیسیم، سوسیال شوینیسم و نهایتاً "سوسیال فاشیسم قرین گشته" بطوریکه از دیدگاه لنین، احزاب کمونیست و کمینترن، - "سوسیال دمکراسی" بیانگر سیاست موعظه سوسیالیسم در حرف ولی امپریالیسم در عمل گشت.

۴- پس از جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵) مفهوم "سوسیال - دمکراسی" باز هم دستخوش دگرگونی گشت. احزاب "سوسیال دمکرات" اروپائی که در گذشته حداقل خود را مارکسیست قلمداد نموده و مدعی انقلابیگری بودند، دیگر بطور آشکار جهان بینی، اهداف و تعهدات مارکسیستی را بکنار نهاده و از "احزاب کارگری" به "احزاب خلقی" People's Parties تکوین یافتند. (از جمله حزب سوسیال دمکرات آلمان طبق تصمیمات کنفرانس "باد گودسبرگ" Bad Godesberg در - ۱۹۵۹ مواضع اپورتونیستی را رسماً تصویب نمود. بدینگونه این احزاب بگونه ای هدف غائی خود را ایجاد تحولاتی در چارچوب "سرمایه داری رفرم شده" و "اقتصاد مرکب" Mixed Economy قرار دادند. در انگلستان نیز حزب نوینی تحت عنوان "حزب سوسیال دمکرات" با پلانفرم کاملاً غیر سوسیالیستی "ولیرالی ایجاد گشت. از سوی دیگر، احزاب کمونیست اروپای غربی نیز در پیرویهای سیاستهاى که - همانند سیاستهای "سوسیال دمکراسی" در اوائل قرن بیستم را در دستور کار قرار دادند و تاکید خود را بیش از پیش بر - دمکراسی و فعالیت از کاناال نهادهای سیاسی موجود در کشورهای سرمایه داری پیشرفته قرار دادند. بدین طریق با کنار گذاشتن مفهوم "دیکتاتورى پرولتاریا" به نفی درک لنینیستی از حزب متمرکز پیشا هتک (که بمشابه نماینده سیاسی منحصر بفرد طبقه کارگر بشمار میرود)، پرداخته اند. "اورو کمونیسم"، یا کمونیست اروپائی که دیلاً بآن خواهیم پرداخت در حقیقت ادامه منطقی مفهوم سوسیال دمکراسی در دوره پیش از جنگ جهانی اول است.

## اورو کمونیسم

"اورو کمونیسم" (Eurocommunism) یا کمونیسم اروپائی بیانگر جنبش سیاسی - ایدئولوژیکی است که از آغاز دهه هفتاد توسط بسیاری از احزاب کمونیست جوامع سرمایه داری غرب - بویژه احزاب کمونیست ایتالیا، اسپانیا و فرانسه - در برخورد به کشورهای سوسیالیستی و بویژه حزب کمونیست شوروی CPSU بوجود آمد. اگرچه در ظاهر مخالفت با مداخله شوروی در مجارستان و چکسلواکی، بعنوان دلائل عمده پیدایش اورو - کمونیسم جلوه داده شده است، با اینحال علل واقعی پیدایش آنرا باید در ساخت سرمایه داری غرب در دوره شکوفائی اقتصادی نسبی پس از جنگ جهانی دوم، جستجو کرد. بر بستر چنین تحولاتی، جو پاسیفیستی، همزیستی

مسالمت آمیز، پارلمانتاریسم و در یک کلام، جنبش سوسیال دمکراسی در اروپا رشد نمود. احزاب کمونیست اروپائی ناتوان در مقابله با احزاب سوسیال دمکرات، که در بعضی از کشورها به قدرت هم رسیده بودند، در دهه ۱۹۶۰ مشتاقانه راه حل را در رویزیونیسم خروشچفی یافتند، اما این راه حل نیز چندان کار ساز نبود. لذا در اوایل دهه ۱۹۷۰ بعضی از احزاب کمونیست اروپائی، برای کسب آرا بیشتر در انتخابات از حزب کمونیست شوروی و احزاب وابسته به آن فاصله گرفتند و در گرایش به راست از رویزیونیسم خروشچفی نیز گامی فراتر نهادند. آنها با نفی بلشویسم، "کمونیسم اروپائی" را که بزعم آنها مبتنی بر شرایط موجود اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در اروپا میباشد، تئوریزه نمودند. بنا بر این "غیر بلشویکی" کردن احزاب کمونیست اروپائی، عصاره اورو کمونیسم بشمار میرود. این بدین معنی است که آنها نه تنها در عمل، بلکه در حرف نیز علناً دیکتاتورى پرولتاریا را نفی نموده و پلورا - لیسم سیاسی (سیستم چند حزبی) را به جای آن نشان دهند. بزعم آنها، روند دستیابی به سوسیالیسم ملح آمیز و "دمکراتیک" بوده و از طریق کسب اکثریت پارلمانسی و نهایتاً دولت، دستیابی به حمایت اقشار وسیع غیر پرولتری (طبقه متوسط جدید) و ائتلاف های سیاسی با احزاب موجود دیگر حاصل میگردد. این حرکت از دیدگاه بانیان آن، به معنی کنار گذاشتن مدل سازماندهی سیاسی لنینی که بر محور دیکتاتورى پرولتاریا و هژمونی طبقه کارگر میباشد، بنا شده بود. یکی دیگر از ویژگی های کمونیسم اروپائی، "استالین زدائی" آن است. احزاب کمونیست اروپائی، تحت تاثیر تئوریهایی "چپ جدید"، در مخالفت با استالین، بس فراتر از خروشچف رفته و نه تنها استالین، بلکه حزب لنینی و روابط درون حزبی، دسیپلین حزبی و... را نفی میکنند.

حزب کمونیست ایتالیا (PCI) اولین بنیان گزار عملی کمونیسم اروپائی در سال ۱۹۷۳ بود. (واژه "اورو کمونیسم" برای اولین بار توسط یک روزنامه نگار ایتالیائی بکار گرفته شد). حزب کمونیست ایتالیا هدف خود را گذار به سوسیالیسم از طریق ائتلاف با دمکرات های منیخی و بر اساس پلاتفرمی رفرمیستی قرار داد. - حزب کمونیست اسپانیا (PCE) و رهبر آن کساریلو (Carrillo) که از دل پروسه دهها سال مبارزه علیه دیکتاتورى فرانکو بیرون آمده بودند نیز هدف خود را ایجاد نوعی دمکراسی نوین و پیشرفته "اسپانیائی" قرار دادند. حزب کمونیست فرانسه (PCF) نیز در ائتلافی با "سوسیالیستها" که بر اساس یک برنامه مشترک (Common Program) بود، به نفی دیکتاتورى پرولتاریا رسید و راه کمونیسم اروپائی را برای گذار به

سوسیالیسم پیشنهاد نمود. جدائی این احزاب از مدل شوروی، تلاش حزب کمونیست شوروی را برای تمرکزبخشیدن دوباره به جنبش بین‌المللی کمونیستی، در کنفرانس برلن شرقی در سال ۱۹۷۶ با شکست مواجه ساخت.

امیدهای اولیه احزاب "کمونیست اروپائی" برای پیروزی و کسب قدرت دولتی از طریق مبارزات پارلمانی، از همان آغاز دهه ۸۰ به یاس مبدل گشت. حزب کمونیست ایتالیا علیرغم دستیابی به آراء انتخاباتی بیشتر و جلب اقبال مرفه خرده‌بوروازی (به قیمت حمایت دمکرات مسیحی‌ها)، چیزی نصیبش نکردید و با بازگشت مجدد به سوی "حزب سوسیالیست ایتالیا"، درصدد ایجاد "اتحاد چپ" برآمد. این حزب در سال ۱۹۸۱ برسر مسئله لهستان با حزب کمونیست شوروی قطع رابطه کرد و اعلام نمود که خصائص موقتی انقلاب شوروی دیگر به سر رسیده است. حزب کمونیست اسپانیا نیز بیش از آنکه از طریق "کمونیسم اروپائی" پایگاه توده‌ای و پارلمانی خود را گسترش دهد، طعمه حزب نوین "سوسیال دمکراسی" گشت. در اوایل ۱۹۸۰، اختلافات درونی در این حزب بالا گرفت. حزب کمونیست فرانسه نیز پس از مدتی از قبول "ارو-کمونیسم"، پی برد که در این میان بیش از همه "سوسیالیست‌ها" سود برده و پایه خود را گسترش داده‌اند. در نتیجه از ۱۹۷۷ به بعد، به مخالفت با مواضع سوسیال دمکراسی و حمایت از شوروی پرداخت. در این پروسه نیروها و عناصر حامی "کمونیسم اروپائی" از حزب تصفیه شدند.

بنابراین در هر سه مورد، "کمونیسم اروپائی" بیس از آنکه به تقویت توده‌ای - پارلمانی احزاب کمونیست منجر گردد، مورد بهره‌برداری "سوسیال - دمکراسی" قرار گرفت. علیرغم اینکه احزاب فرانسه و

## مارکسیسم و ...

کرد. بلکه برعکس، او موظف است این مبارزه ظرفیت، مسالمت‌آمیز و انتقادی را طوری انجام داده که ایمن ملل زندگی خود را بنحوی ترتیب دهند که به بهترین نحو با منافع بیولتاریا تطبیق نماید. تسلیم در مقابل ایده‌های انحرافی، موسسات مضر و تفاض‌های بی‌فایده ملل تحت ستم و دنباله روی از آنها هیچگونه مناسبتی - با مارکسیسم - انیسیسم ندارد.

آخیرین نکته‌ای که باید اشاره شود این است که - بطور کلی - چون مقدرات جنبش ملی ما هیتا بورژوازی است، پس طبیعتاً با سروسن آن طبقه بستگی دارد. فروتنی قطعی جنبش ملی فقط در صورت سقوط بورژوازی امکان پذیر است. صلح کامل بین ملل فقط تحت حاکمیت سوسیالیسم میتواند برقرار شود. ولی در حارجوب سرمایه‌داری -

اسپانیا زودتر به نتایج حرکت خود پی بردند (حزب ایتالیا هنوز به نوعی به "کمونیسم اروپائی" پایبند است)، با اینحال از لحاظ تاریخی نتایج منفی این انحراف هنوز باقی است. جالب است اگر گفته شود که با وجود حملات شداد و غلاظ کمونیسم اروپائی به استالین و مورد انتقاد قرار دادن او بخاطر نفی دمکراسی درون حزبی، نظرات او و کمونیستی در این احزاب، بدون بحث‌های ایدئولوژیک کافی در بدنه حزب، صرفاً "از بالا" پذیرفته شده است. برای مثال، یکی از اختلافات درونی حزب کمونیست اسپانیا، بر سر نقش سانتیاگو - کاریلو، دبیر کل حزب و یکی از تئوریسین‌های اصلی او و کمونیسم، در سرکوبی دمکراسی درون حزبی بوده است! شکست تئوری‌های سوسیال دمکراسی، رویزیونیسم خرونجفی و او و کمونیسم در دهه‌های اخیر، یکبار دیگر حقانیت تاریخی مارکسیسم - لنینیسم انقلابی را به اثبات رسانیده است.

### منابع

1. Bottomore, Tom (et al.) 1983: A Dictionary of Marxist Thought.
2. Gay, Peter 1952: The Dilemma of Democratic Socialism: Edward Bernstein's Challenge to Marx. N.Y.: Columbia Univ. Press.
3. Lenin, V.I. 1920 (1966): Speech at 3rd Komsomol Congress.
4. Kautsky, Karl 1906 (1918): Ethics and the Materialist Conception of History. Chicago: Charles H. Kerr.
5. Przeworski, Adam 1980: Social Democracy as a Historical Phenomenon. "New Left Review" 122.

- ع- لنین، امیرالیسم‌بیمانه بالارین مرحله سرمایه‌داری  
 ۷- " " انقلاب پرولتری و کاشتوتسکی مرید  
 ۸- " " اسرئاسیوال سوم و جایگاه آن در تاریخ

باید با سمت و سود دادن مبارزه ملی به طرف مبارزه - طبقاتی، آنرا برای طبقه کارگر تا حد ممکن بی‌ضرر نمود.

م. ف. م.

### منابع:

1. Cummins, Ian 1980: Marx, Engels and National Movements.
2. Stalin, J.V. 1913 (1936): "Marxism and National Question."
3. Stalin, J.V. (1936): Marxism and the National and Colonial Question.

- ۴- لنین - "در مورد حق تعیین سروسن"  
 ۵- لنین - "سخنرانی در کنفرانس حلیمهای خاور"  
 ع- مقالات نوشته شده درباره مسائل خلقها در سربا ت مختلف "کسار"

پاشی به نوشته  
علی احمر حاج سید خوانی، تحت عنوان  
"راه از کدام طرف است"

راه، راه دموکراسی واقعی است

نوشته‌ای از مگری

اسلام شناسی

زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی پیدایش اسلام  
علی میرفطرس

مسائل اپوزیسیون  
ایران

باقرمومنی

نشانی:  
MKRAM  
84, RUE VERGIALE  
75013 PARIS, FRANCE

توضیح:

به منظور اشاعه و حمایت از هنر و ادبیات متعدد، مترقی و مردمی، در اینجا آثار شاعران و نویسندگان مترقی و مردمی را به هموطنان مبارز معرفی می‌کنیم. بدیهی است که معرفی این آثار نه به خاطر مواضع مندرج در آنها، بلکه به دلیل مضمون کلی مترقی و مردمی آنها می‌باشد. باشد تا مانیز نقشی در این امر مهم ایفا نمائیم.

"جهان"

کابوس  
خونسرشته  
بیداران

در  
ناپهن‌گام

زیرا  
زمین زمین  
است

اسماعیل خوئی

نشانی:  
AHANGAR,  
C/O BOOKMARKS,  
265 SEVEN SISTERS ROAD,  
LONDON N4, ENGLAND, UK.



گرامی باد خاطره جمهوری خودمختار کردستان  
و رهبر آن، قاضی محمد

"... وقت جوش است  
چه شد دل برده یون است  
خمود است و خموس است  
بنال ای چنگ همگام خروش است.

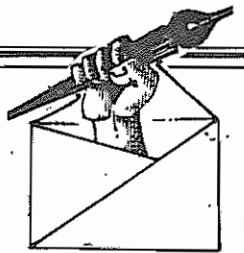
\*\*\*

وقت کار است  
دل از غم بی‌قرار است  
دلم اندر فشار است  
مرا زین زندگی ای مرگ‌عار است  
غم از چون کوه، عارف بردبار است."



به یاد عارف، شاعر و ترانه‌سرای  
ملی و مردمی

# از خوانندگان



نمائید. پیروز باشید.

● هند- بونا، رفیق م.: نامه شما همراه با دومقاله ارسالی در باره وضعیت سیاسی- اجتماعی هند بدستمان رسید. ضمن تشکر از نکته‌سنجی شما در مورد مطالب درج شده در "جهان"، نکات مطروحه در نامه‌تان مورد بررسی قرار گرفته و نتیجه به اطلاعاتان خواهد رسید. همچنین مقالات ارسالی شما برای چاپ تحت بررسی است.

● آمریکا- کالیفرنیا، رفیق ع.: نامه شما رسید. ضمن تشکر از شما، نسبت به درخواستان اقدام لازم به عمل خواهد آمد.

● آمریکا- نلی: دوست عزیز، نامه‌های شما بدستمان رسید. از اظهار محبت شما متشکریم. نگاهی کوتاه بر اسعار مندرج در "جهان" سان می‌دهد که بر خلاف تصور شما، اشعار حات‌نده همواره در باره تفنگ و مسلسل نبوده است. در انتخاب اشعار، ما میل‌ار هر چهر بر مضمون رادیکال، افغانی و مترقی (به صرفا کلمات رادیکال) تأکید می‌کنیم. اسعار شما بر در مرصع‌ما- سب مورد استفاده قرار خواهد گرفت. صفا رفقای هوادار در محل اقامت‌ما با شما تماس خواهند گرفت.

● آمریکا- کالیفرنیا، م.ج.: نامه محبت‌آمیز شما بدستمان رسید. احساسات ناک و بی‌شائبه شما در مورد مردم زحمتکس میهن و نیروهای افغانی ارج می‌گذاریم و امیدواریم که ما هم به سهم خود بتوانیم در راه انقلاب معبد واقع سویم. در مورد درخواست‌ما اقدامات لازم به عمل خواهد آمد.

● آمریکا- نیویورک، انجمن دانشجویان ایرانی در نیویورک: - خبرنامه شماره ۳ شما دریافت شد. موفق باشید.

● هند- سازمان دانشجویان ایرانی در هند: خبرنامه شماره ۴ شما رسید. موفق باشید.

● کانادا- انجمن دانشجویان ایرانی در کانادا: خبرنامه شماره ۷۱ شما رسید. موفق باشید.

● آمریکا- لوئیزیانا، رفقای هوادار، نشریه همبستگی شماره ۵ دریافت گردید. موفق باشید.

سعی می‌کنیم که در آینده از آنها استفاده نمائیم.

● آمریکا- آرلینگتون، رفقای مبارز: جزوات و اطلاعیه‌های ارسالی شما دریافت گردید. با تشکر، آرزوی موفقیت برای شما داریم.

● آلمان - بیژن - ن: دوست عزیز: نامه شما را دریافت کردیم و از وضعیت شما که مشابه بسیاری از هموطنان پناهنده و آواره است، متأسف هستیم. نگرانی شما را در مورد پراکندگی و عدم اتحاد لازم بین نیروهای چپ درک می‌کنیم و به احساسات پاک شما نسبت به جنبش کمونیستی و وضعیت زحمتکشان احترام می‌گذاریم. توصیه ما این است که حتی الامکان با تشکیلات هواداران در آلمان در تماس باشید. در مورد سازمانی که ذکر کرده و خواهان آدرستان بودید، باید بگوئیم که دارای آدرس و - تشکیلات در آمریکا نیستند، ولی می‌توانید با آنها و یا سایر سازمانها در اروپا (با آدرس مندرج در نشریاتشان)، تماس بگیرید. ارتباط خود را با ما حفظ کنید.

● آلمان - دوست عزیز ب-سرفراز: نامه شما بدستمان رسید. ضمن تشکر، برای انجام درخواست‌ما، رفقای مسئول در آلمان با شما تماس خواهند گرفت. در ضمن، خود شما نیز - می‌توانید با رفقای هوادار از طریق آدرس مندرج در صفحه ۵۰ همین شماره "جهان"، مکاتبه نمائید.

● ایتالیا - رفیق "سید": نامه پر احساس و صمیمانه شما بدستمان رسید. ضمن تشکر، یادآور می‌شویم که رفقای مسئول در ایتالیا با شما تماس خواهند گرفت و شما می‌توانید نشریات مورد نظر را از طریق رفقای هوادار در ایتالیا تهیه نمائید. در ضمن خود شما نیز می‌توانید با استفاده از آدرس مندرج در صفحه ۵۰ "جهان"، با رفقای مسئول در ایتالیا مکاتبه

● آمریکا- ترهوت، رفیق س: از تذکر شما در مورد اشتباهاتی که در مورد نام چند شهر در "جهان" شماره ۲۶ رخ داده بود، تشکر می‌کنیم.

● اطریش- وین، رفقای مبارز: بولتن‌های تبلیغی و ترویجی و اعلامیه‌های شما بدستمان رسید. برای شما آرزوی موفقیت می‌کنیم.

● آمریکا- هسته شاهومیان - استان: رفقای مبارز، مقالات ارسالی شما بدستمان رسید. با تشکر عراوان، از زحمات شما، به اطلاع می‌رسانیم که در حال حاضر این مقالات برای مطالعات درونی مورد استفاده قرار می‌گیرد. امیدواریم در آینده از آنها برای انتشار بیرونی استفاده نمائیم. رابطه خود را با ما حفظ کنید.

● کانادا- مونترال، پیوند: دو نامه شما به همراه دو مقاله ارسالی‌تان، دریافت شد. ضمن تشکر، در صورت نیاز، از مقاله شما استفاده خواهد شد. در رابطه با مسائل مندرج در - نامه ارسالی‌تان، سازمان آمریکا مستقیماً با مسئولین واحد در تماس بوده و در رفع مشکلات، قدم‌های لازم برداشته خواهد شد.

● آمریکا- بستن، رفیق کیولداس: داستان ارسالی شما با دست خط خوب‌تان بدستمان رسید. با تشکر از زحمات شما، بخصوص توجه‌ای که شما نسبت به فرهنگ فولکلوریک دارید، متأسفانه باید بگوئیم که با توجه به محدودیت صفحات "جهان"، فعلاً قادر به چاپ آن نیستیم. امیدواریم بتوانیم از آن در نشریات دیگر استفاده کنیم.

● آمریکا- لوئیزیانا، رفیق ف روحانی: سر شما رسید. ضمن تشکر، از آن استفاده خواهد شد.

● آمریکا- نیویورک، رفیق الف: اشعار ارسالی شما رسید. با تشکر،

## تجربه نخستین مرگ

اثر فدائی خلق :

مرضیه احمدی اسکوئی



زنده آترامیوشانده و در حالیکه دل پروداش از اینجا و آنجا بیرون ریخته بود، بر سر هم مشتى چادر شب وصله پینه دارشندره پهن شده بود. این اولین کرسی اینچو بود که میدیدم، کرسی ما تمیز و خوب بود. گوشه اتاق گنجینه‌ای از چیزهایی که توی آشغال دونی پیدا کرده بودیم جمع شده بود. حق هم همین بود، نه‌سر همیشه توی آشغالها برسه میزد و برای اینکار بیش از همه ما وقت گیر می‌آورد، چرا که هیچوقت مادر یا خواهر بزرگترها کسی پیدا نمیشد که ببخود او را صدا بزنند و مزاحمش بشود و راستیش ما بچه‌ها همه‌مان از این بابت باو غیظه میخوردیم. اول از همه به هورقتن با آنها پرداختیم. من يك چرخ کوچک آهنی را از میان تمام اسباب بازیهای او پسندیدم و پنهان نکردم که از آن بسیار خوشم آمده به نه‌سر گفتم، اینتو میدی بمن؟ و او بی هیچ درنگی گفت: مسال تو باشه و درار.

من با این مساله شگفت زده و روبرو شدم، زیرا وقتی مقایسه کردم دیدم اگر او چیزی از اسباب بازیهای مرا می‌پسندید، هرگز باین راحتی باو نمیداد. آنروز این برایم مساله بزرگی شد. خود را مودی و بخیل و حریص احساس کردم. چرا که قادر به تحلیل علت این خصلت خود نبودم بعدها متوجه شدم که دلیل این خوی من هیچیک از آنها نیست که گفتم. من در يك خانواده خرده بورژوا بزرگ میشدم. مالکیت خصوصی بر همه چیز سفارش و تأکید میشد. خانه ما، حیاط ما، باغ ما، و این خواه ناخواه شامل خنثر و پنزرها منضم میشد. در حالیکه نه‌سر حتی پدر و مادر هم نداشت که بگوید: پدر و مادر من، یا آنها بگویند: دختر من. باو هیچوقت مادرش نگفته بود، مواظب باش عروسکهایت را رفقایت ندزدند اما مادر من از این حرفها زیاد زده بود، باو نگفته بودند چیزهایت را بدیگران نده و از این باوها که از همان ابتدا اندیشه آدم را چرك و آلوده میکند. در همان حالیکه داشتیم با خسرت و برتهای "نه‌سر" در میرفتیم، ناگهان او دهانش را کپ بست و یکدستش را نیز روی لبهایش گذاشت و با دست دیگرش و صداهایی که از دهان بسته‌اش در می‌آورد، بمن فهازند که دهانم را ببندم. من بدرستی معنی اینکار را نمی‌دانستم ولی حرکات او بعدی جدی بود که مرا وادار کرد حرف اورا بنویسم. بعد "نه‌سر" با دستش اشاره به کنار دیوار کرد، آنجا هزار پای درازی درخت بود. من از جابجیدم، از دیدنش چندشم میشد، حتی می‌ترسیدم، از دیوار فاصله گرفتم خواستم به "نه‌سر" بگویم که او هم کنار بیاید که او دهان بسته "اوم، اوم" راه انداخت و این صدا بمن فهازند که بهیچوجه دهانم را باز نکنم. مدتی بهمان حال باقی ماندیم. هزار پا بی‌اقتنا راه خود را کشید و رفت. و توی سوراخ دیگری ناپدید شد. "نه‌سر" لبهایش را گشود:

"نه‌سر" دخترک یتیمی بود که با بردارش زندگی میکرد. او پدر و مادرش را بخاطر نمی‌آورد. اغنیا خیلی راحت فقرا را دست می‌اندازند و آنها را خل می‌نامند و نامهایی بر آنها می‌نهند تا برای تحقیر دائم آنان زحمت زیادی نکشند. برادر "نه‌سر" را که کمی زبانش می‌گرفت و با اصطلاح شیرین بود "اکل" صدا میکردند. او از همان ابتدا پسر زحمتکشی بود، و همچنان زحمتکشی هم باقی ماند. آخرین سالهایی که در شهرک بودم او زندگیش را از راهبارگی می‌گذرانید و صاحب دو بچه بود. من نسبت باو بیش از روسای فرمایشیم احترام احساس میکردم و خودش نیز از این احترام با خبر بود. در سالهای اخیر پسر کوچک او ضمن صحبت با پسرى همین و سال خودش که بچه يك مهندس بود گفته بود که آرزو دارد وقتی که بزرگ شد معلم بشود و بچه مهندس گفته بهخود این فکرها را نکن پدرت حمال تو هم حمال خواهی شد. این دو کودک پنجساله بودند، اما ارزشهای مرسوم جامعه به خوبی بآن کودک خرده بورژوا مفهوم اختلاف طبقاتی را آموخته بود.

از ماجرا پرت افتادم ولی گویا ضرورتی وجود داشت که قصه را با اینجا کشانید منضم ظم را رها کردم. از "نه‌سر" می‌گفتم، "نه‌سر"، طاهره و طاهره گریه، و مرضیه جلال یکسری از رفقای من بودند. که کنار خانه بابابزرگ خانه داشتند و من هر بار که با رفقای کنار خانه‌مان قهر بودم یا در خانه می‌بلکیدم بسراغ آنها میرفتم. محل بازی ما میدانچه "ملاگنجی" بود خانه نه‌سر در همان میدانچه بود. من نمیدانم چرا نام آنجا "ملاگنجی" بود ولی برای بچه‌ها سه گنج واقعی داشت. اول گوشه‌ای از میدانچه که مردم آشغال هایشان را در آنجا می‌ریختند و ما درون آنها گلی چیزهای بدر بخور از میخ و سیخ و چرخ و غیره می‌یافتیم، دوم درخت توت بزرگی که میراث بچه‌ها بپچه بود و هنوز هم هست. و سوم درخت نارون بزرگی که گلبرگهایش را در بهار می‌چیدیم.

نه‌سر دستهایش ترك خورده تراز من بود و گونه‌هایش هم از چرك گیره بسته بود. موهایش هیچوقت شانه بخود نمیدید. پیراهن و تنبان بیک اندازه باره و پوره بودند. موهایش پیر از شیش و رشک بود. او مادر نداشت از اینرو بیش از همه ما ناخیز بود. من آرزو داشتم خانه "نه‌سر" را از نزد يك بچیم. یکروز این شانس روی آورد. از درکه گذشتیم، بیک مطبخ فرو ریخته بزرگ با دیوارها و تیرهای دود زده رسیدیم. گوشه سقش فرو ریخته بود از دیوار شکسته مطبخ هم باتاق راه بود. کف اتاق هیچ چیز نداشت. در یک گوشه اتاق کرسی قرار داشت اما نه از متکا خبری بود نه از تشك، يك لحاف

— مگه تو نمیدونی ؟

— چی رو

— اینکه اگه هزار پا دندونای آدمو بشماره آدم میبیره ؟

— نه !

— آره، مگه ندیدی من دهنمو زود بستم .

ترس برم داشت ، آیا در آن چند لحظه ای که من هزارپا را ندیده بودم ، هزارپا دندانهایم را نشمرده بود ؟

— نه، مگه که ، اگه هزارپا دندونای آدمو بشماره آدم زودی میبیره ؟

— آره شاید هم شب بعبیره . . . .

ترس همه وجودم را بر کرد : کاشکی خونه نهر نمی اومدم . با خودم فکر میکردم :

— من دیگه میروم .

— کجا میری بیا بنشینیم زیر کرسی .

— اگه بازم هزارپا اومد . . . .

— نه دیگه نمیدانم رفت ، از کجا میدونی ؟

— میدونم دیگه ، هر روز میآد .

بعد دست مرا گرفت و بطرف کرسی کشید . هر دو از سرما کبود شده بودیم و میلرزیدیم .

بهر حال زیر کرسی رفتیم . اما کرسی گرمای بسیار کمی داشت . من میدانستم که همسایه ها از جمله خاله من از بابت غذا و آتش و غیره بآنها میروند . "اگل" برای انتقال بافی دوک میرشت و از اینرو فقط شبها برای خوابیدن بخانه می آمد از او پرسیدم : نهر کی طرف بالای کرسیتون می شینه ؟ ( طرف بالای کرسی سرفقلی خاصی داشت و همیشه متعلق به بزرگتر خانواده بود از این رو دلخواه بچه ها محسوب میشد ) — هیشکی ، کی میخواد بشینسه ؟ کرسی ما طرف بالا ش کجا بوده اگه اون طرف دیوار و میگی آنجا " اگل " می نشینه ، هر وقت هم او نبود من .

— خوش بحالت !

— چرا خوش بحالم ؟

— خونه ما طرف بالا همیشه داشتم می شینه ( بیدرم داش میگفتم ) ، یکطرف هم مال آجاییه ( به تمام میگفتم آجایی ) . اونها پشتشون مکا میذارن . دو طرف دیگرش هم مکا نداره . دو تا خواهرام می شینن . من یا روی کرسی می نشینم یا پهلوی خواهرام . اما او نا هروقت دلشون خواست منو ویشگون میگیرن و بیرون میکنن . میگوین اینجا مال ماست . "نهر" با منگی بمن نگاه میکرد گویی معنی حرفهایم را نمی فهمید . حق هم داشت . گفتم که او در خانقاهش بیکاره با " مال من " ، " مال تو " بیگانه بود . این حرفها را از کوجه بفراوانی می شنید اما گویی محیط خانوادگی سر ابا سرشار از مالکیت خصوصی بیشتر اندیشه آدم را حقیق و تنگ میکند . خوب بیاد می آورم که چگونه حتی بکرسی پرشندره "نهر" چشم طمع دوخته بودم . شک ندارم که اگر یک طرف خالی کرسی هم مثل آن جرخ آهنی بردنی بود . بی هیچ درنگی کولش کرده و به خانه مان میردم . گویی چشمان من تمام آنچه را که "نهر" نداشت بدشواری میدید و همه آنچه را که داشت باسانی تشخیص میداد و هوس و طلب داشتن آنها را در دلم پر میکرد ، بعد ها گرچه از یاد ایمن احساس شرمند می شدم و هنوز هم می شوم بعد ها بسیار از این گونه صحنه ها دیدم که دارا ترها چگونه برای تعلق اندک فقر حرص میزنند . و بعد ها که آگاهتر شدم دریافتم که اصلا زیر بنای جهان طبقاتی همین است .

— کرسیتون خیلی سرده

✓ — نه همچنین هم سرد نیست ، خیلی بهتر از بیرونه ، دیروز همسایه مون نون می پختند ، از تهرشون آتش آورد و به کرسیمون ریخت و دیگه کسی آتش نیاورده . من خواستم حرف نهر را باور کنم اما تنم خیلی میلرزید و نمیشد که باور کنم خیلی بهتر از بیرون باشه . ترس هزارپا هم هنوز در جانم بود ، دیگر صبر نکردم نهر برام حرف بزنه بخانه مان رفتم فکر هزارپا لحظه ای آرام نمیکذاشت . شب برف سنگینی آمد . بیرون خیلی سرد بود اما نصف شب که بیدار شدم از زور گرمای کرسی عرق کرده بودم . بی اختیار یاد نهر افتادم ، کرسی آنها سرد بود . حتی اگر چه نهر خودش باور میکرد که خیلی بهتر از بیرون است . تا دیروز برفی که از پشت بامها به کوجه ریخته بودند آنچنان زیاد بود و سرما چنان بیدار میکرد که من نتوانستم به ملائجی بروم . روز سوم که رفتم خاله ام را دیدم با همسایه شان " دلارام " صحبت میکرد و خیلی بی تفاوت میگفت :

— خلاص شد باجی ، از تو خونه موندن تنها ، دختر هم که بود ، فردا کله بزرگ میشد هزار تا بلا بر سرش می اومد . "اگل" هم راحت شد . پسره هرجسا که شد میتونه گلیش رو از آب بیرون بکشه . . . .

من بو بردم که اتفاق بدی برای نهر افتاده ، قبلا هم خیلی دیده بودم وقتی کسی میمرد ، اگر احیان بود حتی اگر پیر هم بود ، خاله ام ، مادرم یا زنتهای دیگر بسینه شان می کوبیدند و می گفتند ، آخ بیچاره ، چرا مرد . . . . . خدا رحمتش کنه . . . . .

اما اگر فقیر بود ، اگر جوان هم می بود با بی تفاوتی شگفت انگیز می گفتند : — خلاص شد !

و حالا هم حرف راحت شدن " اگل " بود و خلاص شدن دختری که نمیتوانست جز " نهر " باشد .

دلارام گفت : مونده بامون همسایه ها ، هر کس بدیگری امید شده ، در این روزی کسی نرفته بهشون سر بزنه ، زیر لحاف چارچنگول خشک شده — بود . — دیروز " اگل " گفت که سرما خورد ، من میخواستم صبر برم که مبهون اومد دیگه نشد برم . قربون خدا برم ، میگم آخه قربون مصلحتت برم ، طفل معصوم را چرا بد نیا آوردی و چرا بردی و با یک انگشت قدش ، همیشه در بدری و تنهایی کشید . از زندگی چی دید ؟

— ما چه میدونیم باجی ، لابد مصلحت اینطور بود . دیگه .

— البته ، پس چی ، هیچ کار خدا بدون مصلحت نیست . ولی ما بنده هسا کوریم ، نمی بینیم .

من حرفهایم را قاطبی حرفهایشان کردم :

— خاله ، نهر مرده ؟

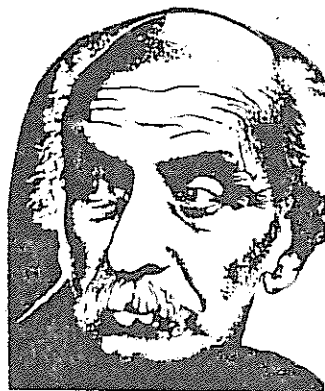
— آره تو چرا اینجا ایستاده بودی برو ، بد و بکپ تو کرسی ، سرما میخوری ، بالا ، اونهم سرما خورد دیگه . . . .

من سلاسه سلاسه بطرف کرسی میرفتم ، تلخی اولین مرگ را تجربه میکردم ، زحمتی نداشت بفهمم نهر چرا مرده . مگر میشد سرما در عرض و شبانه روز یک آدم سالم را بکشد . چنین چیزی در فکر نمی گنجید . خاله ام ، دلارام و هیچکس نمیدانست ، فقط من طلت مرگ نهر را میدانستم . لابد خوابش برده و دهانش باز مانده ، هزارپا دندانهایش را شمرد و او مرده است ! همین . هیچکس جز من این را زار زار نمیدانست و منم هرگز آنرا بکسی نگفتم ، تا حالا که بهتو میگویم .





# نامه‌ای از نیما به ارانی



توضیح:

شده است. در اینجا مجال آن نیست که در مورد صحت و سقم انتقادات نیما از نوشته ارانی، به‌داوری بنشینیم. فقط به ذکر دو نکته قابل توجه که این نامه بیانگر آن است، می‌پردازیم: اول دیدگاه ماتریالیستی و مارکسیستی نیما است که به خاطر جو خفان و اختناق، کمتر مورد تشخیص و توجه قرار گرفته است. دوم، احساس همدردی و هم‌زمی رفیقانه نیما با ارانی است. این هر دو، یکی در ترویج ادبیات مارکسیستی و اندیشه‌نویس و دیگری در تجدید بنای پوسیده شعر فارسی، درجا معنای می‌کشیدند که نوآوری در آن کار سهل و ساده‌ای نبود. ولی آنها که دل در گرو عشق زحمتکش‌ان و بیداری‌آگاه سازیشان نهاده بودند، سخت‌کوش‌تر و استوارتر از آن بودند که از مشکلات راه به‌راسند.

ما ضمن چاپ این نامه در "جهان"، بار دیگر خدمات و آثار گرانقدر دکتر ارانی، پیشاهنگ جنبش کمونیستی و نیما یوشیج، پیشاهنگ ادبیات انقلابی، متعهد و پیشرو را گرامی می‌داریم تا گوشه‌ای از مراتب قدرشناسی تسل آگاه امروز را بیانگر باشیم.

"جهان"

۱۸ دی ماه مصادف بود با بیست و پنجمین سالگرد درگذشت نیما یوشیج، چهره درخشان شعر و ادب انقلابی و مترقی ایران. متأسفانه بعثت تراکم مطالب "جهان" دی ماه موفق نشدیم در بزرگداشت نیما مطلب و یا - نوشته‌ای درج نمائیم. از طرف دیگر ۱۴ بهمن ماه نیز مصادف است با چهل و پنجمین سالگرد شهادت دکتر تقی ارانی، یکی از بنیانگذاران جنبش کمونیستی میهن ما. برای گرامیداشت خاطره این دو بزرگ، مناسب دیدیم که در این شماره نامه‌ای جالب‌از نیما به ارانی را درج کنیم. این نامه را در سومین سری از مجموعه نامه‌های نیما، که اخیراً در ایران منتشر شده است، یافتیم.

نیما در این نامه که در سال ۱۳۱۰ تگارش یافته، انتقادات رفیقانه خود را به اثر ارزشمند ارانی، کتاب پسیکولوژی یا معرفه‌الروح که در سال ۱۳۰۶ نوشته شده بود، مطرح می‌کند. همانگونه که خواننده متوجه خواهد شد، بخاطر دیکتاتور ریضاخانی، در این نامه از سمبل‌ها و کنایات بسیاری برای ادای مقصود استفاده

۱۳۱۰

استار

به دکتر تقی ارانی  
رفیق من!

است. نه من و شما بلکه کلیه‌ی اشخاصی که از روی این متن چیز می‌نویسند بدون استثنا از این قبیل نقیصه‌ها دارند. به قول یکی از رفقای معروف: «هرکس که عمل می‌کند، سه‌ر عم می‌کند» این عمل اعم از عمل نکردی در روی مفیومات کلیه‌ی قضایای عالم و عمل یدی است. زیرا عمل یدی عم با عمل فکری ارتباط دارد. چیزی که هست در ایران کسی مقید به داشتن پرنسیپ و متدی نیست. اساساً متفکر در این قبیل موضوعات به‌ذری کمیاب است که یک کتاب مقدماتی و شارح کلیات، حقیقتاً به منزله‌ی یک کتاب دوری عالی و دخل و شارح در جزئیات علوم محسوب می‌شود. تأثیر آن عم در جمعیت به این مقدار منوط به صرف زمان است.

کتاب شما به‌العنوان خود و با خواص معین که از اجزاء اساسی ترکیب کننده‌ی فصول مخصوص آن درنظر گرفته شود برای یک‌معلم بیشتر طرف استفاده است تا برای سایر متفنین یا مربوطین علوم. از نقطه نظر ارتباط صریح و مستقیم خود با پداگوژی در حدود اعتبارات ارکانیزم در ایدئولوژی انسانی.

زیرا روابط عمده که باید مطابق با متد و پیدایش هر نوع ایدئو-لوری در نظر گرفت همیشه بطور غیرقطعی در نوع مناسبات اجتماعی و بطور قطعی در نوع جریان اقتصادی است. معلم اگر درس تاریخ می‌دهد یا شعبه‌ای دیگر از علوم اجتماعی یا درس اخلاق می‌دهد یا بالخصوص می‌خواهد طریقه‌ی مخصوصی را در تعلیم خود اختیار کرده باشد احتیاج او با وجود وقوف به‌مقررات معرفه‌الروحي از این نکات سلب نمی‌شود. در هر قدم انسان به یک مناسبت اجتماعی بطور

نبال از اینکه اسم مرا بدانید این کاغذ معرف من است. منتقل می‌شود که این صدا، صدای آشناست. همانطور که تألیفات شما صدای آشنا به گوش من می‌رساند. با این اصول و طرز تفکر مثل اینکه این تألیفات را برای من نوشته‌اید. در این وادی خواسته صدا بزنید ببینید ممکن است در میان هزارها سر، سری عم وجود داشته باشد که بچنید. ولی ایداً من در خیال این کار عم نمی‌افتم. برای اینکه زیر و روی ایران را خوب شناخته‌ام. در اینصورت این را اعتراض خواجه کرد که با فقدان انسان عمفکر چقدر ارتباط در بین شما و من و یک سومی از نقطه نظر اجتماعی مفید است.

در این ساعت که من کتاب «معرفه‌الروح» شما را می‌خوانم بیشتر به این نکته پی می‌برم. زیرا که مطالب برای صحت خود باید از جر و بحث بگذرند. این است که با استعمال کلمه‌ی رفیق من دکتر ارانی، شما را به بعضی مطالب و فصول این کتاب متوجه می‌دارم. البته مطالب و فصولی که با مسائل جمعی (طبقاتی) ارتباط دارد و مربوط به کار خود من است. در خصوص این مسائل اگر نقصانی در تألیف شما یافت شود (از نقطه نظر اجتماعی) ناشی از یک سهو متدیک

موقتی و تصنعی مثل ساموئیل اسمایلز و دکتر واتسون و امثال آنها. از همه این مساعی مراد حفظ منافع طبقاتی قاطعه است. سهوی که در اینجا رخ داده است و من می‌دانم از چه راه جواب آنرا هم تهیه می‌کنید این است که قضایای معرفه‌الروحی را از قضایای غیر آن تفکیک می‌کنید ولی با مفهوم کلی، که من قصد دارم، توجه نخواهید کرد یا حیات معرفه‌الروحی را با حیات اجتماعی در حکم واحد می‌سازید. در صورتیکه در این وقت حیات معرفه‌الروحی تفکیک را رسانیده است. ولی عمده مطلب این است که شما ساختمان را به منزله‌ی مبانی قرار داده‌اید. یعنی روح، و ایدئولوژی همه‌ی ساختمان محسوب می‌شوند. ساختمانی که فقط شرایط مادی جسم و حیات ارگانیزم در آن دخیل نیست بلکه با قراردادن انسان در جزو طبیعت شرایط اجتماعی و اقتصادی در آن دخیل است.

خودتان می‌گویند: (برای بشر امروز انجام‌دادن این وظائف نمی‌تواند به حالت انفرادی باشد) این قضیه کاملاً درست است زیرا که در کلیه‌ی قضایا معتقد به تأثیر جمع در فرد هستیم و فرد را جزئی از جمع می‌دانیم. ولی آیا جمع در نتیجه‌ی چه شرایط واجد فلان نوع ایدئولوژی سده است که با وقوف به ایدئولوژی او فرد بتواند خود را با ایدئولوژی جمع وفق داده پیشرفت حاصل کند؟ مگر اینکه از یک مفهوم کلی در خصوص قضایای اجتماعی صرف‌نظر کرده و به مفهومی که از حدود مقررات معرفه‌الروحی به‌وجود می‌آید بپیونددیم. البته وقوف بر اینکه طرف مبارز اراده‌ی قوی دارد و انسان باید قوی‌الاراده بوده باشد این ملاحظاتی معرفه‌الروحی است. ولی چیزی که هست ملاحظاتی معرفه‌الروحی رفع قضایای اجتماعی را به‌طور کلی نمی‌کند. به یک جمله واقعاً اجتماع مفهوم کلی را شامل است، تدابیر و تدلوی آن هم باید به‌سان یک مفهوم کلی رسیده باشد.

در خاتمه‌ی کتاب در قسمت «اکمل تجلیات روح» هم به همین نحو فکر کرده‌اید. البته منظور من همیشه مسائل اجتماعی است. در مواردی دیگر گاهی مثل یک ماتریالیسم و لگر بطور غیر کنکرة به شرح قضایا وارد شده‌اید و به ذکر کلمه‌ی زمان و مکان اکتفا کرده و گذشته‌اید. بدون پیدا کردن جزء لخص از مفهوم کلمه‌ی زمان و مکان نتیجه‌عانی که در این کتاب خواننده در قسمتهای اجتماعی تنوریهای علمی یافت می‌سود از نظایر همین‌عاست که گفته شد و مربوط به مدت است.

در این خصوص آن شخص سومی که از او اسم نمی‌برم و الان غائب است خیلی نظریات داشت. در حواشی کتاب شما مخصوصاً علامت سؤالهای گذاشته است که من به آنها نمی‌پردازم. با وجود همه‌ی اینها برای تعریف کتاب شما همین یک سطر کافی است که در ایران امروز خواننده‌ای که بفهمد ندارد.

به‌این جهت شما می‌توانید بدون دخالت در بعضی مسائل که ایجاد زحمت می‌کند و بدون اینکه فکر کنید چرا دخالت ندارید بدون مامعی در تاسیس حیات جدید ایدئولوژی ایران کمک بکنید و در این اقدام خودتان مثل یک مینرو باشید. بهتر از یک سرباز که کشته می‌شود و به مراتب لازمت از هزاران قطعه‌ی سر و غزل که‌فلان ساعر غنیمی مسلک معاصر نشر می‌دهد، خدمت بکنید.

سعر امروزی در حقیقت یک سؤال اقتصادی است. برای تأمین اقتصادی شخصی. ولی من و شما باید به اندازه‌ی خود کار کنیم. سابد بیس از مقدار زحمات شما در رسته‌ی خودتان، من هم در خصوص تجدید بنای بوسیده و بی‌فایده‌ی شعر و ادبیات فارسی زحمت کشیده و می‌کشم. اگر زیاد اسم مرا ننسبیده باشید و دریای انصار برای اولین دفعه به‌سما بگویند این گفتمانی هم صفت ممتاز و عمومی حیات مردمان زحمت‌کشی در ایران است. من با امید به ملاقات نزدیکی به این سطر آخر که آخرین نگاه دوستانه‌ی من به شما است خاتمه می‌دهم. از این طرف دریا همیشه سیمای یک روز خیالی را در نظر می‌گیرم.

غیر قطع برمی‌خورد جز اینکه این مناسبات در خصوص قضایای کلیه، کلی است. و در هر مفهوم جزئی عم نمونه و رابطه‌ای از کل یافت می‌شود. یک مفهوم کلی اجتماعی شامل طبیعت و انسان که جزئی از طبیعت است، طبیعت که با جزء خود واجد کلیه‌ی شرایط مادی است. به‌عکس معرفه‌الروح که مقررات آن از روی حیات ارگانیزم در تحت تأثیرات داخلی و خارجی مادی است، حائز ارتباط فرعی در حیات اجتماعی واقع می‌شود. زیرا با کلیه‌ی شرایط مادی در تاسیس فلان ایدئولوژی اشتراک ندارد. مثلاً معرفه‌الروح انسان یا حیوان در هر زمان در حدود اعتبار فیزیولوژیک و ارگانیزم آن انسان یا حیوان تا وقتی که واجد یک نوع شرایط مادی است بحال سکون است. ما که به‌سکون مطلق اعتقاد نداریم راست است ولی جریان مادی را که با دترمی‌نیزم ماتریالیسم محدود می‌کنیم واجد چه نوع شرایطی است. آن شرایط را البته باید در شکل مناسبات اجتماعی و در نتیجه‌ی قطعی، در جریان اقتصادی اجتماعی پیدا کرد. اگر به وصف ایدئو-بویک در هر زمان با مقررات مخصوص علم‌الروحی نگاه کنیم به دیالکتیک عکس و دترمی‌نیزم روحی بیشتر نزدیک شده‌ایم تا به دیالکتیک مادی و دترمی‌نیزم مادی. بلکه در اینصورت با وجود عقیده به جریان دائمی اشیاء به اعتقاد صرف به یک معرفه‌الروح مثل این است که جریان و حرکت را انکار کرده‌ایم. زیرا معرفه‌الروح با اساس فیزیولوژیک و پسیکوفیزیک و بیولوژیک خود بیشتر راکد است تا با وفق دادن شرایط اجتماعی در آن. بعبارت آخری یک سلسله از سهویات نتیجه‌ی اجتماعی است نه نتیجه‌ی جسم و روح و ارتباط روح با جسم. راست است که قضایای مؤثره‌ی خارجی در روح می‌تواند در جمعیت وجود داشته باشد ولی اساساً انکار نمی‌توان کرد که قضایای معرفه‌الروحی نسبت به قضایای اقتصادی و اجتماعی جنبه‌ی متفاوت دارد. ماتریالیسم تاریخی دارای مفهوم بخصوصی است چنانکه فیزیولوژی دارای مفهوم مخصوصی. این است که فهم من قاصر از دریافتن این مطلب است که می‌گویند: (زندگی روحی وسیله‌ی منظم کردن بنای زندگی است) اگر مراد زندگی حاصله از شرایط مخصوص مادی است که ارگانیزم حیوانی با آن تشکیل می‌شود و تبدیل انرژی منوط به آن است در این تردیدی نیست معرفه‌الروح دارای این خاصیت می‌تواند بوده باشد.

ولی اگر از کلمه‌ی زندگی یک مفهوم کلی‌تر مراد باشد، که شرایط مادی جسم انسانی هم در ضمن آن واقع شود، تسایل دقت است. آیا بنای زندگی را روح تاسیس کرده است و رفع اشکالات آن با روح است؟ ملاحظه می‌کنید که این تدبیر و تدلوی به این نحو حلاور انسان را به تدابیر و تدلوی قدام از عقلمون و ذکالمون و ایدئو-آلیزم و امثال آنها نزدیک می‌کند؟ چطور دسم با این حربه خواهد توانست که طبقه‌ی قاطعه‌ی امروزه را قوت بدعد؟ در صورتیکه باز هم طبقه‌ی قاطعه‌ی امروزه با این حربه قوت نمی‌گیرد. برای اینکه در وجود چندین جریان نسبی تکامل موجود است و در داخل عرقضیه عامل محو شدن آن قضیه مساعده می‌شود. این چه قسم عاملی است. این تکامل در نتیجه‌ی چه شرایطی است؟ می‌توان گفت کاملاً با مقررات معرفه‌الروحی مربوط است اگر معرفه‌الروح راه تدلوی و تدبیر عملی دفع قضایا را واجد نباشد و مسائل تدلوی و تدبیر علمی در رفع قضایا کجاست؟ ما می‌گوئیم در نوع مناسبات اجتماعی، در وضع جریان اقتصادی.

راست است که انسان بنابر نوشته‌ی شما برای انجام وظیفه‌ی خود بیست‌و‌هزار حیوانات دیگر با اشکالات مواجه می‌شود. ولی روح‌کاملتر و حس‌دوارتر مسائل روحی که علم‌الروح وسیله‌ی حل آن است کدام است که مربوط به مناسبات و جریاناتی نباشد که اشاره به آنها سد. ماهیت وظیفه چیست؟ آیا با مسائل روحی وظیفه به وجود می‌آید که با همان روح انجام داده شود.

این اقدام عمیقاً اقدام سعدی ما است در پندیات به مردم دادن و اقدام روحانی متاخرین. مخصوصاً در امریکا برای ایجاد یک خلق

به یاد فدائی شهید رفیق صفائی  
فراهانی و دیگر حماسه آفرینان  
رستاخیز سیاهکل

## سیاهکل

بانک رسای تاریخ  
در صیگاه نوزده بهمن  
در جنگل سپید "سیه کل"  
با انفجار خشم خروشان توده‌ها  
از لوله مسلسل رزمندگان خلق  
فرمان حمله داد...

\*\*\*

آنگه، چریکهای فدائی  
گردان کارزار نخستین  
بر چهره کریه نظام فریب و جهل  
خشم و گلوله باریدند...

\*\*\*

آنها طنبس تندر انقلاب را  
از ماوراء جنگل کیلان، بردند،  
تا جلگه‌های ساکت مشرق  
و صخره‌های تیره گردن فراز غرب  
و ساحل جنوبی  
با نعره امیدفزای تفنگ خویش.

\*\*\*

اینگ، نبرد سرخ سیه کل  
آغاز رستاخیز سیاه ستمکشان  
با ارتش جنایت و سرمایه بود.  
زان پس، فلات تشنه بیدار  
با آتش گلوله صدها چریک خلق  
هر روز و شب، چراغان گردید  
و شرق و غرب کشور از آنروز  
هر گوشه یک سیه کل گردید  
و حامیان غارت و سرمایه  
یک لحظه از ملای سلاح چریک خلق  
در کاخهای خویش نیا سودند  
زیرا که انقلاب، شتابان می‌آمد  
و انقلاب، همیشه شتابان می‌آید...

آنک،

آن بیکر سترک (صفائی)  
فرمانده سیاه زحمت و کارست  
گز فراز قله البرز  
بر فوج، فوج ارتش سرمایه و ستم  
همچون پلنگ، می‌تازد  
و برگهای تیره تاریخ ارتجاع



با آتش گلوله او خاک می‌شود.

و کشتزار سیه کل،  
با غرش سلاح خروشان هر چریک  
گوئی دوند شقایق تابان سرخ را  
از خاک برمی‌افزارد  
تا این فلات را سرتاسر  
با کپکشان سرخ شقایقها  
آذین کند به سینه تاریخ انقلاب...

\*\*\*

رزم سیاهکل  
گوئی که انفجار مہیبی بود  
که داور عبوس تاریخ  
با آن، شروع زور آزمایی را  
بین ستمکشان و ستمکاران  
اعلام داشت.  
اما در این مسابقه، بی شک  
پیروزی نهائی با خلق های ماست.

\*\*\*

هرچند عقابهای سیه کل  
با رود خون خویش شتابان،  
رفتند تا کرانه تاریخ  
اما

در پیش چشم خلق، ازین پس،  
تا با مداد فتح نهائی  
هر گوشه، زمین فلات خروشان، سیه کل است  
و هر چریک خلق  
در سینه، یادگار سیه کل را دارد

\*\*\*

فرخنده باد، (روز سیه کل)  
روزی که خشم خلق، خروشد.  
باردگر به لبها، از شوق رستاخیز،  
صدها سرود و هلهله جوشید...  
(۱- نوید)

بمناسبت بزرگداشت خاطره فدائیان  
خلق، خسرو گل سرخی و کرامت اله  
دا نشیمن

## در مرگ باشکوه گل سرخ

برای خسرو گل سرخی

زیباترین مردان،

اما،

مردی زیباست

که خشم سرخ خون تبارش را

چشم دمان خورشید

بر او غوان صبحدمان

می بیند...

هم دردمی که سایه اندوهش

آبال ملال شاهینی ست

که ابر سرفرازی مرکش،

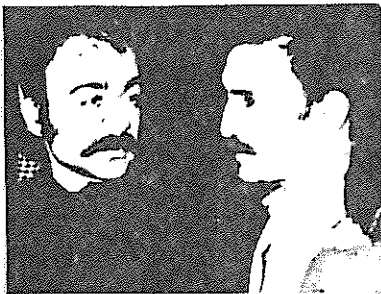
شاهین وار،

بر قلعه ای غریب تر از هر غروب

می نشیند؛

ودره نبودن او

در زرفا



حندان بلند می شود

آنگاه،

که بر کوهی از شکوه

سدس جاودانه زیباترین مردان را

می آفریند.

زیباترین مردان،

ریرا،

مردی زیباست

که خشم سرخ خورشید را

چشم دمان خون تبار خویش

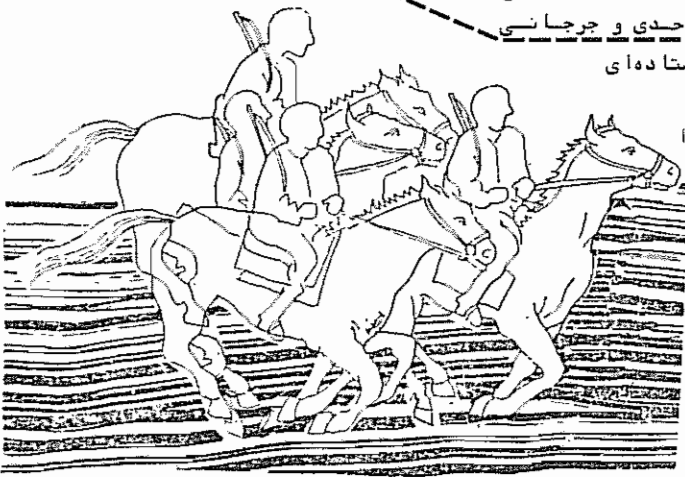
بر او غوان صبحدمان

می بیند.

اسما عییل خوئی

نهم بهمن ۵۲ - تهران

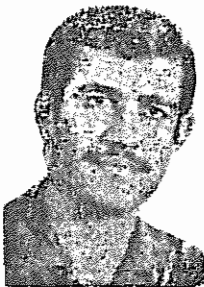
برای فدائیان خلق و رهبران خلق  
دلیر ترکمن، رفقا توماج، مختوم،  
واحدی و جرجانی



"... شبانه در کنار دوستان ایستاده‌ای  
در برابر دشت و ستاد و شورا  
ستاره‌های ترکمن در آسمان صحرا  
می‌درخشیدند  
و ماه ترکمن در آینه رودخانه  
خنجری خونین بود.

جانیا ن آتش گشودند  
و فریاد "زنده باد خلق، زنده باد شوراها"  
در عطر خون پیچید  
و چون ماه عقده‌ای خونین  
از "یورت شیخان" تا "ابنچه برون"  
و از "کمیش تپه" تا "شیخ‌لر" تاش گرفت

به یاد فدائی خلق، رفیق  
حمید مومنی



نگاه کن ... نگاه کن  
این دریای پرچم‌های سرخ  
که بر دشت کودکان ترکمن صحرا  
به گردش درآمده است.  
خون دلاوران ترکمن صحراست  
خون صیادان و کشتگرانست  
خون زمین و شورا است



خون آواز هوان رفیقا نیست  
خون آواز خوان توست، توماج  
آ.....ی

توماج ... مختوم ... واحدی ... جرجانی  
دای خونین دهقانان، فدائیان خلق  
تور خونین صیادان، فدائیان خلق"



(سعید سلطانپور)

"... او با نوای گرمش دارد  
حرفی که می‌دهد همه را با همه نشان  
تا با هم آورد  
دل‌های خسته را  
دل برده است و هوش ز مردم کشان کشان  
و اندر نهاد آنان  
جان می‌دهد به قوت جان نوای خود  
تا بی خبر بنمایند  
بر یاس بی شمر نفزایند  
در تار و پود بافته خلق می‌دود  
با هر نوای نخزش رازی نهفته را  
تعبیر می‌کند  
وز هر نوازش  
این نکته گشته فاش  
کاین کهنه دستگاه  
تغییر می‌کند..."

(نیما یونیچ)



به یاد کارگر فدائی، رفیق  
جهانگیر ولعه میا شدواب (جهان)

"آفتاب رفته است، که باز می‌گردیم،  
پهلوی به پهلوی  
زانو به زانو هم، با دردهایمان یکی،  
و ذهنمان  
حول یک محور، همبای چرخس جرخها،  
کارخانه

بیا بگو رفیق آگاه،  
درد مشترک، کار مشترک، فکر مشترک، بیا ...  
خون مشترک

برای من معنی کن  
کمونیسم، یعنی چه، رفیق جهان؟"

یعنی چه ...؟

# کد مکهای مالی

به سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

هموطن! تشریه "جهان" را برای خود و دوستان خود مشترک شوید.  
برای تهیه نشریات "کار"، "ریگای گول"، "بامی استار" و "جهان" با آدرس های زیر مکاتبه نمایید.

**اتریش**  
ISV  
IRANISCHER STUDENTENVERBAND  
PF 370-1061 شماره ۶ شماره ۱۲۰ شیلینگ  
WIEN, AUSTRIA شماره ۲۳۰ شیلینگ

**آلمان غربی**  
POSTFACH 3653  
7500 KARLSRHE, شماره ۶ شماره ۱۵ مارک  
W. GERMANY شماره ۲۵ مارک

**آمریکا**  
JAHAN  
P.O. BOX 75729 شماره ۶ شماره ۸ دلار  
LOS ANGELES, CA, 90075 شماره ۱۲ دلار  
U.S.A.

**انگلستان**  
OIS  
BM KAR شماره ۶ شماره ۵ پوند  
LONDON, WC1N 3XX شماره ۱۲ شماره ۹ پوند  
ENGLAND

**ایتالیا**  
M.C.P. 6329 شماره ۶ شماره ۱۲۰۰۰ لیر  
ROMA PRATI شماره ۱۲ شماره ۲۳۰۰۰ لیر  
ITALY

**بلژیک**  
E.I.  
B.P. 8 شماره ۶ شماره ۵۰۰ فرانک  
1050 BRUXELLES 5 شماره ۱۲ شماره ۹۰۰ فرانک  
BELGIQUE

**سوئد**  
ISS  
BOX 50057 شماره ۶ شماره ۸۰ کرون  
10405 STOCKHOLM شماره ۱۲ شماره ۱۲۰ کرون  
SWEDEN

**فرانسه**  
A.C.P.  
B.P. 54 شماره ۶ شماره ۷۰ فرانک  
75261 PARIS CEDEX 06 شماره ۱۲ شماره ۱۲۰ فرانک  
FRANCE

**کانادا**  
ISS  
C.P. 4 AHUNTSIC شماره ۶ شماره ۱۰ دلار  
MONTREAL, P.Q. شماره ۱۲ شماره ۱۸ دلار  
H3L 3N5 CANADA

**هلند**  
P.B. 11491 شماره ۶ شماره ۱۸ فلورن  
1001 G.L. AMSTERDAM شماره ۱۲ شماره ۲۲ فلورن  
NETHERLANDS

هموطن! کمکهای مالی خود را به آدرس زیر واریز نموده:  
نام حساب  
739066 F شماره حساب  
CREDIT LYONNAIS  
134 Bd. VOLTAIRE  
75011 PARIS, FRANCE  
و رسید آنرا همراه کد مورد نظریه آدرس  
ذیل ارسال نمایید.  
A.C.P.  
B.P. 54  
75261 PARIS, CEDEX 06, FRANCE

برگلی - رفس  
سمبلسایور ۳۵  
برگلی - فزلهمار ۲۰  
برگلی - جوی ۷۰  
برگلی - س- ۵۰  
س- حوره ۵۰  
برگلی - پشمرکه ۱۵  
برگلی - ف ۱۰  
برگلی - رادیو ۴۰  
برگلی - کپاش ۲۰  
برگلی - کردستان ۲۵  
برگلی - مانشال ۱۵  
کالفرسیا ۱۵  
برگلی - خالی ۲۰  
برگلی - سک کار ۲۰  
خردهورزوازی ۲۰  
برگلی - مپروسی ۱۱/۵۵  
ایراهیسی ۱۰  
برگلی - مسم ۱۰  
برگلی - زندانیان ۱۰۰  
سای ۱۰  
برگلی - ع ۱۰  
آرلیکون ۱۲۰ ۳۰۰  
لایلیت ۱۵۰ ۱۵۰  
م- ۱۰ ۱۰  
ورم ۲۵  
اعصاب ۱۰  
رفیق بویان ۱۰  
دنیویوت- رادیو ۲۰  
مدای فدائی ۸۰  
سان دیاگو ۱۲۲  
ساحکل ۳۰  
ژب ۱۰۰ ۳۰  
بش روز ۱۰۰  
رفیق اسکندر ۲۵۷/۵۰  
حمید اشرف ۱۵۰  
دالاس ۲۵۰  
ایموریا ۱۰  
ج- ۱۱۲ ۱۸۰  
شیرین ۱۰۰  
سمنار سلطه ۲۰  
فرب سانه ۴۰  
لشویک وار ۴۰  
سولماز ۲۰  
رادیو فدائی ۲۵  
برنامه حزب ۲ ۷۵  
ارژنگ ۱۵  
حشت ۱۵  
کسته حارج ارگور ۱۵  
کسته حارج ارگور ۱۵  
ماربار ۲۸ ۲۱۰  
مسار ۱۰۰  
مرمه اسکونی ۲۰  
آرش ۲۰  
رفیق سمور ۱۰  
همسنگی سیر ۵۰  
المنلی ۲۰  
دان و چکن ۲۰  
۲۱ متر ۵۰  
انقلاب بیکار و اگوشه ۲۰  
بویان ۱۰  
فرج ۱  
فدائی ۲۰  
ک- سس حوره ۱۰۰  
R.Z. ۲

ه- سلطاسور ۳۰  
برلی - ن اشرف ۵۰  
دارمشتات، دورا ۱۰۰  
ککوه ۲۶۰  
رفقای ۱۰۰  
انزلی ۱۰۰  
دارمشتات، ۱۰۰  
خلق کرد ۱۰۰  
دارمشتات، ۲۰۰  
رفیق توماج ۲۰۰  
دارمشتات، ۲۵۰  
رفیق سلطاسور ۲۵۰  
دارمشتات، ۱۸۷  
رفیق متابی ۱۸۷  
دارمشتات، ۱۵۰  
خلق عرب ۲ دلار  
رفیق محمد- ۱۲ ۱۰۰  
آرلیک ۱۰۰  
دارمشتات، ۲۰  
ناریوتی - س ۱۵  
رفیق هادی ۱۵  
سمنار جوب ۱۲۲  
ر- ۱۰۰ ۳۰  
دالاس ۵۰  
میا می - ۲ ۲۰  
سای - مریمه ۲۰  
اسکونی ۲۰  
فدائی شهن ۵۰  
داود فدائی ۲۰  
ایموریا ۲۰  
کسته مارور ۵۰  
کردهستان مارور ۲۰  
آرپوریا ۲۰  
رفیق مهرداد ۱۰  
س-ش ۲۰  
ناریوتی - ج ۵  
ج- ۱۱۲ ۱۵۰  
بش - مسم ۵۶  
رفیق ۵۶  
س-ش - محسن ۵۲  
مدرسته بی ۵۲  
س-ش - حاطره ۲۲  
مطالی ۲۲  
س-ش - بهروز ۲۶  
سهرورسا ۲۶  
س-ش - سیورورگ ۱۵  
جهان - ۱۶ ۲۰  
سیورورگ ۲۰  
سیر ۱۰  
ع- ۱۲  
ع- ۲۲  
مارک ۱۰۰  
ن- ۲۱۲ ۱۶/۵۰  
سیورورگ ۱۰۹  
برگلی - رفقای ۱۰۲  
گروه الکتریک ۱۰۲  
رفیق سمور ۲۰  
اسکندی ۲۰  
برگلی - رفقای ۲۰  
فدائی ۲۰  
برگلی - رفقای ۲۰  
پشمرکه ۲۰  
برگلی ۲۵  
برگلی - ویدستان ۶۵  
اوس ۸۰  
برگلی - م ۸۰  
برگلی - نوری ۵۰  
کارگری (۱)

لبل - ج - ۱۰۰  
لیسان استرا سورگ ۱۰۰۰  
باریس - رفس ۶۰۰  
مادی ۶۰۰  
آلمان  
شیریا رنا هید ۵  
برمن ۲۰۰  
برمن ساس ۲۰۰  
مایس ۱۰۰  
هامون کتیرائی ۲۰۰  
شیریکا ۲۰۶  
مرا نیکوریت نام ۱۵۰  
واحد ۱۰ ۶۰  
آرش ۲۲ ۱۰۰  
خفاشان ۱۰۰  
من فرانکفورت ۱۰۰  
بویان ف ۵۰  
کپ بارنیزان ۷۰  
کپ بارنیزان ۵۰  
کالبره ۲۰  
همسنگی س- ۲۶۰  
المنلی ۲۵۰  
کونیک ۶۰  
کونیک ۲۶۰  
فرانکفورت - ۲۶۱  
دستگاه طبعی  
اهدائی شفا رسید  
"الف" ۱۰۰ حاطره  
۲۱۱۲۶۸  
هسته رفس جری ۷۰  
رفیق توماج ۲۰  
س-ش ۱۰۰  
رفیق هادی ۲۵۰  
رفیق اسکندر ۵۰  
روما ۸۰  
الف - ۲۶ ۱۰۰  
رفیق سلطاسور ۵۰  
رفیق سیادت ۵۰  
رفیق عبدالعلی ۵۰  
زاده ۱۰۰  
م- اسکندر ۲۰  
پ- ه ۲۰  
پ- ه ۵

کانادا  
رفیق فدائی  
سمورا اسکندی ۲۰۰  
مسافر ۱۰۰  
حمید- فرزاد ۳۰  
نام ۲۰  
ع-ش ۲۰  
رفیق فدائی  
شهرام صرانی ۲۰  
به یاد رفس حمید ۲۰  
رفیق فدائی  
مشارفراهانی ۲۰  
رفیق صدبرنگی ۲۰  
کسته مظالمی ۲۰  
رفیق کبیر ۲۰  
اسکندر ۱۵  
آرش ۲۰  
رفیق مهدی ۲۰  
خان زاده ۲۰  
موتیرال - ۳۰  
شمان ۳۰  
جری - ۲۸ ۳۰  
موتیرال - شمان ۳۰  
حسن تولایی ۲۰  
رفیق فدائی  
شهرام صرانی ۲۰  
لاله - س- ۲ ۱۱/۵۰  
مریم- محمود ۱۲۰  
رفیق فدائی  
گلرخ ۱۲۸/۵۰  
فرانسه  
شهادی خلق ۵۰  
آکسون سراسری  
رفقای سانی  
و رفس ۲۰۰  
استراسورگ - ۱۰۰  
فریم جری ۱۰۰  
استراسورگ - ۵۰  
رفیق ملی سانی ۲۴  
رفقای سانی ۲۰۵  
سای - رفس ملی ۲۰۰  
سرخه روما ۱۰۰  
پاریس - رفس  
هادی - سانی  
شفا رسید  
لبل - ۵۹ ۳۰۰



## فرم اشتراک

هموطن عزیز:

برای اشتراک "جهان" در آمریکا لطفا وجه اشتراک را به همراهمین فرم به آدرس زیر ارسال کنید. در صورت اقامت در کشورهای دیگر، برای دریافت "جهان" با آدرس هواداران در نزدیکترین کشور، مکاتبه نمایید.

بهای اشتراک:

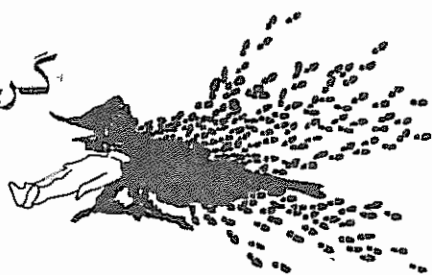
۶ شماره ☐ ۸ دلار  
۱۲ شماره ☐ ۱۵ دلار  
آدرس مشترک شونده:

JAHAN  
P.O. BOX 75729  
LOS ANGELES, CA 90075, U.S.A.



# گرچه ما میگذریم

راه میماند



## غم نیست!



به یاد  
هزاران  
شهید گمنام  
بهمن ماه

اسامی برخی از شهدای فدائی بهمن ماه

|            |             |                                |             |
|------------|-------------|--------------------------------|-------------|
| ۱۳۵۷/۱۱/۲۲ | تهران       | ملکوتیان، محمدعلی              | درگیری      |
| ۱۳۵۷/۱۱/۲۲ | تهران       | اقتدارمنش، مهدی                | درگیری      |
| ۱۳۵۷/۱۱/۲۲ | تهران       | عرفانیان، محمدجواد             | درگیری      |
| ۱۳۵۷/۱۱/۲۲ | تهران       | تبریزی، عباس                   | درگیری      |
| ۱۳۵۷/۱۱/۲۲ | تهران       | سیکرام، محسن                   | درگیری      |
| ۱۳۵۷/۱۱/۲۲ | تهران       | سیلابی، بابک                   | درگیری      |
| ۱۳۵۸/۱۱/۱۲ | اصابت گلوله | نورقلی پور، جاجقلی             | ترکمن صحرا  |
| ۱۳۵۸/۱۱/۱۴ | تصادف       | احمدی، نعمت                    | -           |
| ۱۳۵۸/۱۱/۲۹ | ترکمن صحرا  | توماج، شیرمحمد                 | تیرباران    |
| ۱۳۵۸/۱۱/۲۹ | ترکمن صحرا  | مختوم، عبدالحکیم               | تیرباران    |
| ۱۳۵۸/۱۱/۲۹ | ترکمن صحرا  | واحدی، طواق محمد               | تیرباران    |
| ۱۳۵۸/۱۱/۲۹ | ترکمن صحرا  | جرجانی، حسین                   | تیرباران    |
| ۱۳۵۸       | -           | عقیقی، سعید                    | -           |
| ۱۳۵۸       | -           | امیراحمدی، داوود               | -           |
| ۱۳۵۸       | -           | جنتی، محمود                    | -           |
| ۱۳۵۸       | -           | سیدالشهدائی، رضا               | -           |
| ۱۳۵۹/۱۱/۱۳ | -           | همتی، ابوالقاسم                | تصادف مشکوک |
| ۱۳۵۹/۱۱/۱۷ | تهران       | قلمه میاندوآب (جهان)، بهارنگیر | تیرباران    |
| ۱۳۵۹/۱۱/۱۸ | -           | مرعشی، فرشاد                   | -           |
| ۱۳۵۹/۱۱/۲۲ | بلوچستان    | نورائی، محمدامین               | تیرباران    |
| ۱۳۶۰       | بروجرد      | شیخی، کریم                     | زیر شکنجه   |
| ۱۳۶۰       | -           | مدیرشانه چی، شهره              | تیرباران    |
| ۱۳۶۱/۱۱/۲۳ | کردستان     | نوذری، علی                     | درگیری      |
| ۱۳۶۱/۱۱/۲۳ | کردستان     | بانه ای، فریدون                | درگیری      |
| ۱۳۶۱/۱۱/۲۳ | کردستان     | محمدپور، حسن                   | درگیری      |
| ۱۳۶۱/۱۱/۲۳ | کردستان     | رحمتی، مسعود                   | درگیری      |
| ۱۳۶۱/۱۱/۲۳ | کردستان     | قاسم رضوی (شهرام)، بهنام       | درگیری      |
| ۱۳۶۱/۱۱/۲۳ | کردستان     | برزگر، اسماعیل                 | درگیری      |
| ۱۳۶۱/۱۱/۲۳ | کردستان     | امین زاده، محمود               | درگیری      |
| ۱۳۶۱/۱۱/۲۳ | کردستان     | کردی (شریف)، ابراهیم           | درگیری      |
| ۱۳۶۱/۱۱/۲۳ | کردستان     | یزدانی (شاهو)، اسعد            | درگیری      |
| ۱۳۶۱/۱۱/۲۳ | کردستان     | رضائی (حر)، جعفر               | درگیری      |
| ۱۳۶۱/۱۱/۲۳ | کردستان     | میرزائی (حیدر)، مراد           | درگیری      |
| ۱۳۶۱/۱۱/۲۳ | کردستان     | محمدی، فاطمه                   | تیرباران    |

| نام رفقای شهید                | نوع شهادت      | محل شهادت | تاریخ شهادت |
|-------------------------------|----------------|-----------|-------------|
| اسحاقی، محمد مهدی             | درگیری         | سیاهکل    | ۱۳۴۹/۱۱/۱۹  |
| سماعی، محمد رحیم              | درگیری         | سیاهکل    | ۱۳۴۹/۱۱/۱۹  |
| آزنگ، بهمن                    | تیرباران       | -         | ۱۳۵۰        |
| سوالونی، -                    | تیرباران       | -         | ۱۳۵۰/۱۱/۱۲  |
| یداللهی، پوران                | درگیری، خودکشی | -         | ۱۳۵۱        |
| عبدی، بهروز                   | انفجار بمب     | مشهد      | ۱۳۵۱        |
| پوررضائی، خلیل                | زیر شکنجه      | مشهد      | ۱۳۵۲/۱۱/۱   |
| ابراهیم                       | تیرباران       | تهران     | ۱۳۵۲/۱۱/۲۹  |
| گل سرخی، خسرو                 | تیرباران       | تهران     | ۱۳۵۲/۱۱/۲۹  |
| دانشیان، کرمانشاه             | تیرباران       | تهران     | ۱۳۵۲/۱۱/۲۹  |
| پایان، سعید                   | خودکشی         | اهواز     | ۱۳۵۲/۱۱/۱   |
| بناهیان، فتحعلی               | درگیری         | -         | ۱۳۵۳/۱۱/۳   |
| اشرف زاده کرمانی، منیژه       | -              | -         | ۱۳۵۴/۱۱/۳   |
| رحیمی، محمد طاهر              | -              | -         | ۱۳۵۴        |
| بطحائی، محسن                  | -              | -         | ۱۳۵۴        |
| برورس، مسعود                  | درگیری         | تبریز     | ۱۳۵۴/۱۱/۶   |
| محتشمی، جعفر                  | درگیری         | تبریز     | ۱۳۵۴        |
| پیرزاده جهرمی، عبدالمجید      | درگیری         | تبریز     | ۱۳۵۴        |
| افدرنیا، فاطمه                | درگیری         | تبریز     | ۱۳۵۴        |
| دقیق همدانی، مصطفی            | زیر شکنجه      | تبریز     | ۱۳۵۴        |
| رهگذر، گاووس                  | درگیری         | تهران     | ۱۳۵۴/۱۱/۱۷  |
| خسروی اردبیلی (دادا)، محمدعلی | درگیری         | جبهه طقار | ۱۳۵۴/۱۱/۲۰  |
| مومنی، حمید                   | درگیری         | -         | ۱۳۵۴/۱۱/۲۲  |
| توسلی، حس                     | درگیری         | تهران     | ۱۳۵۴/۱۱/۲۶  |
| هزارخانی، حمیدرضا             | خودکشی         | تهران     | ۱۳۵۴/۱۱/۲۰  |
| پشایی، جعفر                   | درگیری         | -         | ۱۳۵۵        |
| کاسه چی، محمد                 | درگیری         | تهران     | ۱۳۵۵        |
| فضیلت کلام، نوشه              | درگیری         | -         | ۱۳۵۵/۱۱/۶   |
| سنجری، کیومرث                 | خودکشی         | مشهد      | ۱۳۵۵/۱۱/۹   |
| فرجودی، حسن                   | زیر شکنجه      | تهران     | ۱۳۵۵/۱۱/۱۱  |
| چوفاچی، حسین                  | درگیری         | تهران     | ۱۳۵۵/۱۱/۱۳  |
| نوربخش، محسن                  | -              | -         | ۱۳۵۵/۱۱/۲۶  |
| آقا ابراهیمیان، فردوس         | -              | -         | ۱۳۵۵/۱۱/۲۸  |
| سیادت، قاسم                   | درگیری         | تهران     | ۱۳۵۷/۱۱/۲۱  |
| پارسکیا، اکبر                 | درگیری         | تهران     | ۱۳۵۷/۱۱/۲۲  |
| پشاهی، خسرو                   | درگیری         | تهران     | ۱۳۵۷/۱۱/۲۲  |

اسامی چند تن از شهدای سازمانهای دیگر

|            |       |                             |          |
|------------|-------|-----------------------------|----------|
| ۱۳۵۰/۱۱/۱۱ | -     | مجاهد-رضائی، احمد           | -        |
| ۱۳۶۲/۱۱/۱۱ | تهران | راهکارگر- شهاب الدین، مهرا  | تیرباران |
| ۱۳۶۱/۱۱/۱۷ | -     | پیکار- سباهی                | تیرباران |
| ۱۳۶۱/۱۱/۱۷ | -     | آشتیانی، علیرضا             | تیرباران |
| ۱۳۶۱/۱۱/۱۷ | -     | اتحادیه کمونیستها-          | -        |
| ۱۳۶۱/۱۱/۵  | امل   | آزادی، محمود                | تیرباران |
| ۱۳۶۲/۱۱/۳۰ | بوکان | کوله- آرایش، کریم           | درک      |
| ۱۳۶۲/۱۱/۱۳ | دستان | حزب دمکرات- ابراهیم اف محمد | دستان    |

# JAHAN

VOL. 4, NO. 27, JANUARY 1985

P.O. BOX 540, NEW YORK, N.Y. 10185, U.S.A.

